مقدمه از:
حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی



نگاهی کوتاه در زندگی

رهبر آزادگان حسین (ع)

محمود حکیمی


بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی کوتاهی در زندگی رهبر آزادگان حسین علیه‌السلام

نویسنده:

محمود حکیمی

ناشر چاپی:

نسل جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بررسی کوتاهی در زندگی رهبر آزادگان حسین علیه‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : حکیمی، محمود، ۱۳۲۳ –

عنوان و نام پدیدآور : بررسی کوتاهی در زندگی رهبر آزادگان حسین علیه‌السلام/ محمود حکیمی؛ مقدمه از مکارم‌شیرازی.

وضعیت ویراست : ویراست ۲.

مشخصات نشر : قم: نسل جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۰۴ص.؛ ۱۷×۱۱ س‌م.

شابک : ۴۰۰۰ ریال: ۹۷۸۹۶۴۶۲۷۵۱۸۸

یادداشت : چاپ سیزدهم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ – ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ –

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ح۸ب۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۳۰۷۸۲۵

فلسفه‌ی شهادت (مقدمه)

بسم الله الرحمن الرحیم مقدمه: از حضرت آیه الله مکارم چرا حسین فراموش نمی‌شود؟چهره‌ی اصلی قیام حسین (ع)چه کسی در قیام کربلا پیروز شد؟سوگواری برای چیست؟چرا حسین (ع) فراموش نمی‌شود؟اهمیت تاریخ زندگی امام حسین (ع) که به صورت یکی از «شورانگیزترین حماسه‌های تاریخ بشریت» درآمد، نه تنها از این نظر است که همه سال نیرومندترین امواج احساسات میلیونها انسان را در اطراف خود برمی‌انگیزد و مراسمی پر شورتر از هر مراسم دیگر به وجود می‌آورد، [صفحه ۸] بلکه اهمیت آن بیشتر از آن نظر است که: هیچ گونه «محرکی» جز عواطف پاك دینی و انسانی و مردمی ندارد و این تظاهرات پرشکوه که به خاطر بزرگداشت این حادثه‌ی تاریخی انجام می‌گیرد، نیازمند به هیچ‌گونه مقدمه چینی و فعالیتهای تبلیغاتی نیست و از این جهت در نوع خود بی‌نظیر است.این حقیقت را غالبا می‌دانیم، ولی نکته‌ای که برای بسیاری (مخصوصا متفکران غیر اسلامی) هنوز به درستی روشن نشده و همچنان به صورت معمائی در نظر آنها باقی مانده این است که:چرا این قدر به این حادثه‌ی تاریخی که از نظر «کمیت و کیفیت» مشابه فراوان دارد اهمیت داده می‌شود؟ چرا مراسم بزرگداشت این خاطره هر سال پرشکوه‌تر و پرهیجان‌تر از سال پیش، برگزار می‌گردد؟چرا امروز که از «حزب اموی» و دار و دسته‌ی آنها اثری نیست و قهرمانان این حادثه می‌بایست فراموش شده باشند، حادثه کربلا رنگ ابدیت به خود گرفته است؟!پاسخ این سئوال را باید در لابه‌لای انگیزه‌های اصلی این انقلاب جستجو کرد، ما تصور می‌کنیم تجزیه [صفحه ۹] و تحلیل این مسئله برای کسانی که آگاهی از تاریخ اسلام دارند چندان پیچیده و مشکل نیست.روشنتر باید گفت:حادثه‌ی خونین کربلا نموداری از جنگ دو رقیب سیاسی بر سر به دست آوردن کرسی زمامداری یا بر سر املاك و سرزمین‌هائی صورت نگرفته.این حادثه از انفجار کینه‌های دو طایفه‌ی متخاصم که بر سر امتیازات قبیله‌ای درمی‌گیرد سر

چشمه نگرفته است.این حادثه صحنه‌ی روشنی از مبارزه‌ی دو مکتب فکری و عقیده‌ای است که آتش فرزوان آن، در طول تاریخ پرماجرای بشریت، از دورترین ازمنه گرفته تا امروز، هرگز خاموش نشده است، این مبارزه دنباله‌ی مبارزه‌ی تمام پیامبران و مردان اصلاح طلب جهان و به تعبیر دیگر دنباله‌ی جنگهای «بدر و احزاب» بود.همه می‌دانیم هنگامی که «پیامبر اسلام» به عنوان یک رهبر انقلاب فکری و اجتماعی برای نجات بشریت از انواع بت‌پرستی و خرافات، و آزادی انسانها از چنگال جهل و بیدادگری قیام کرد و قشرهای ستمدیده و حق‌طلبی را که مهمترین عناصر تحول بودند به گرد خود جمع نمود، در [صفحه ۱۰] این موقع مخالفان این نهضت اصلاحی که در راس آنها ثروتمندان بت‌پرست و رباخوار مکه بودند، صفوف خود را فشرده ساخته، برای خاموش کردن این ندا، تمام نیروهای خود را به کار گرفتند، و ابتکار این تلاشهای ضد اسلامی در دست «حزب اموی» و سرپرست آنها ابوسفیان بود.ولی در پایان کار در برابر عظمت و نفوذ خیره‌کننده‌ی اسلام به زانو درآمده: سازمانشان به کلی از هم پاشید.بدیهی است این از هم پاشیدن به معنی ریشه کن شدن و نابودی آنها نبود، بلکه نقطه‌ی عطفی در زندگی آنها محسوب می‌شد، یعنی فعالیت‌های ضد اسلامی صریح و آشکار خود را تبدیل به فعالیت‌های پشت پرده و تدریجی که برنامه‌ی هر دشمن لجوج و ضعیف و شکست خورده‌ای است نمودند و در انتظار فرصت بودند.بنی‌امیه پس از رحلت پیامبر (ص) برای ایجاد یک جنبش ارتجاعی و سوق مردم به دوران قبل از اسلام کوشیدند که در دستگاه رهبری اسلام نفوذ پیدا کنند، و هر قدر مسلمانان از زمان پیامبر (ص) دورتر می‌افتادند زمینه را مساعدتر می‌دیدند.مخصوصا پاره‌ای از «سنتهای جاهلیت» که به دست [صفحه ۱۱] غیر بنی‌امیه روی علل گوناگونی احیا گردید، جاده را برای یک «قیام جاهلی» آماده ساخت.از جمله این که:۱- مسئله‌ی نژاد پرستی که اسلام خط سرخ روی آن کشیده بود مجددا به دست بعضی از خلفا زنده شد و نژاد «عرب» برتری خاصی بر «موالی» (غیر عرب) یافتند.۲- تبعیض‌های گوناگون که با روح اسلام ابدا سازگار نبود آشکار گشت و «بیت‌المال» که در زمان پیامبر (ص) بطور مساوی در میان مسلمانان تقسیم می‌شد به صورت دیگری درآمد و امتیازات بی‌موردی به عده‌ای داده شد و امتیازات طبقاتی مجددا احیا گردید.۳- پستها و مقامات که در زمان پیامبر (ص) براساس لیاقت و ارزش علمی و اخلاقی و معنوی به افراد داده می‌شد به صورت قوم و خویش بازی درآمد، و در میان اقوام و بستگان بعضی از خلفا تقسیم شد.مقارن همین اوضاع و احوال، فرزند ابوسفیان، «معاویه» به دستگاه حکومت اسلامی راه یافت و به زمامداری یکی از حساسترین مناطق اسلام (شام) رسید و از اینجا با دستیاری باقیمانده‌ی احزاب جاهلیت، زمینه را [صفحه ۱۲] برای قبضه کردن حکومت اسلام و احیای همه‌ی سنتهای جاهلیت هموار ساخت.این موج بقدری شدید بود که پاک مردی مانند علی (ع) را در تمام دوران خلافت نیز به خود مشغول ساخت.قیافه‌ی این جنبش ضد اسلامی به قدری آشکار بود که رهبری کنندگان آن نیز نمی‌توانستند آن را مکتوم دارند.اگر ابوسفیان در آن جمله‌ی عجیب تاریخی خود هنگام انتقال خلافت به بنی امیه و بنی مروان با وقاحت تمام می‌گوید: «هان ای بنی امیه! بکوشید و گوی زمامداری را از میدان بربائید (و به یکدیگر پاس دهید) سوگند به آنچه من به آن سوگند یاد می‌کنم بهشت و دوزخی در کار نیست (و قیام محمد یک جنبش سیاسی بوده است)!و یا اگر «معاویه» هنگام تسلط بر عراق در خطبه‌ی خود در کوفه می‌گوید: «من برای این نیامده‌ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید، من آمده‌ام بر شما حکومت کنم هر کس با من مخالفت ورزد او را نابود خواهم کرد!»و اگر یزید هنگام مشاهده‌ی سرهای آزاد مردانی که در [صفحه ۱۳] کربلا شربت شهادت نوشیدند می‌گوید: «ای کاش نیاکان من که در میدان بدر کشته شدند در اینجا بودند و منظره‌ی انتقام گرفتن مرا از بنی هاشم مشاهده می‌کردند»!...همه‌ی اینها شواهد گویائی بر ماهیت این جنبش «ارتجاعی و ضد اسلامی» بود و هر قدر پیشتر می‌رفت، بی پرده‌تر و حادتر می‌شد.آیا امام حسین (ع) در برابر این خطر بزرگ که اسلام عزیز را تهدید می‌کرد و در زمان «یزید» به اوج خود رسیده بود می‌توانست سکوت کند و خاموش بنشیند، آیا خدا و پیامبر و دامنهای پاکی که او را پرورش داده بودند می‌پسندیدند؟آیا او نباید با یک فداکاری فوق العاده و از خود گذشتگی مطلق، سکوت مرگباری را که بر جامعه‌ی اسلامی سایه افکنده بود، در هم بشکند و قیافه‌ی شوم این نهضت جاهلی را از پشت پرده‌های تبلیغاتی «بنی‌امیه»

آشکار سازد و با خون پاک خود سطور درخشانی بر پیشانی تاریخ اسلام بنویسد که برای آینده حماسه‌ای جاوید و پرشور باشد. [صفحه ۱۴] آری حسین (ع) این کار را کرد و رسالت بزرگ و تاریخی خود را در برابر اسلام انجام داد، و مسیر تاریخ اسلام را عوض نمود، توطئه‌های ضد اسلامی حزب اموی را در هم کوبید و آخرین تلاشهای ظالمانه‌ی آنها را خنثی کرد، و این است چهره‌ی حقیقی قیام حسین (ع)، از اینجا می‌فهمیم چرا نام و تاریخ امام حسین (ع) هرگز فراموش نمی‌شود. او متعلق به یک عصر و یک قرن و یک زمان نبود، او و هدف او جاودانی بود.او در راه حق و عدالت و آزادگی، در راه خدا و اسلام، در راه نجات انسانها و احیای ارزشهای مردمی شربت شهادت نوشید آیا این مفاهیم هیچ گاه کهنه و فراموش می‌گردد؟ نه... هرگز...!راستی چه کسی پیروز شد؟آیا پیروزی در این مبارزه‌ی عظیم با بنی‌امیه و سربازان خونخوار و دنیا پرستشان بود؟ یا از آن امام حسین (ع) و یاران جانباز او که در راه عشق به حق و فضیلت و برای خدا همه چیز خود را فدا کردند؟!توجه به مفهوم واقعی «پیروزی» و «شکست» به این [صفحه ۱۵] سئوال پاسخ می‌گوید: پیروزی آن نیست که انسان، از میدان نبرد سالم به درآید، یا دشمن خود را به خاک هلاک افکند، پیروزی آن است که «هدف» خود را پیش ببرد، و دشمن را از رسیدن به مقصود خود باز دارد.با توجه این این معنی، نتیجه‌ی نهائی نبرد خونین کربلا- کاملا- روشن می‌شود، و درست است که حسین (ع) و یاران وفادارش پس از یک نبرد قهرمانانه، شربت شهادت نوشیدند، اما آنها هدف مقدس خود را، به تمام معنی، از آن شهادت افتخارآمیز گرفتند.هدف این بود که ماهیت نهضت ارتجاعی و ضد اسلامی «اموی» آشکار گردد، افکار عمومی مسلمانان بیدار شود و از توطئه‌های این بازماندگان دوران جاهلیت، و رسوبات دوران کفر و بت‌پرستی آگاه گردند، و این هدف به خوبی انجام شد.آنها سرانجام ریشه‌های درخت ظلم و بیدادی «بنی‌امیه» را قطع کردند و با فراهم ساختن مقدمات انقراض آن حکومت غاصب که افتخارش زنده کردن رسوم جاهلی و فساد و تبعیض و ستمگری بود سایه‌ی شوم و ننگین آن را از سر مسلمانان کوتاه ساختند. [صفحه ۱۶] حکومت «یزید» با کشتن مردان با فضیلت خاندان پیامبر (ص) مخصوصا امام حسین (ع) پیشوای بزرگ اسلام و جگر گوشه‌ی پیامبر (ص) قیافه‌ی واقعی خود را به همه نشان داد، وکوس رسوائی این مدعیان جانشینی پیامبر (ص) را در همه جا زدند.و عجیب نیست که در تمام انقلابها و تحولهائی که بعد از حادثه‌ی کربلا روی داد شعار «خونخواهی این شهیدان» یا «الرضا لِآل محمد» را می‌بینیم که تا زمان بنی‌عباس که خود با بهره‌برداری از این مساله به حکومت رسیدند، و سپس راه ستمگری پیش گرفتند، ادامه یافت.چه پیروزی از این بالاتر که نه فقط به هدف مقدس خود نائل گشتند بلکه سرمشقی برای همه‌ی مردم آزاده‌ی جهان گشتند.چرا سوگواری می‌کنیم؟!می‌گویند اگر امام حسین (ع) پیروز شد چرا جشن نمی‌گیریم؟ چرا گریه می‌کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ شایسته است؟اما آنها که این ایراد را می‌کنند «فلسفه‌ی عزاداری» را [صفحه ۱۷] نمی‌دانند و آن را با گریه‌های ذلیلانه اشتباه می‌کنند.اصولا «گریه» و جریان قطره‌های اشک از «چشم» که دریچه‌ی قلب آدمی است چهار گونه است:۱- گریه‌های شوق گریه‌ی مادری که از دیدن فرزند دلبند گمشده‌ی خویش پس از چندین سال، سر داده می‌شود یا گریه‌ی شادی آفرین و رضایت بار عاشق پاکبازی که پس از یک عمر محرومیت، معشوق خود را می‌یابد، این گریه‌ی شوق است.قسمت زیادی از حماسه‌های کربلا شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادتها، فداکاریها، شجاعتها، آزاد مردیها، و سخنرانیهای آتشین مردن و زنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می‌گردد، آیا این گریه دلیل بر شکست است؟!۲- گریه‌های عاطفی آنچه در درون سینه‌ی انسان جای دارد «قلب» است نه «سنگ»! و این قلب که ترسیم‌کننده‌ی امواج عواطف انسانی است به هنگام مشاهده‌ی منظره‌ی کودک یتیمی که در آغوش مادر در یک شب سرد زمستانی از فراق پدر جان می‌دهد به لرزه درمی‌آید و با سرازیر کردن [صفحه ۱۸] سیلاب اشک، خطوط این امواج را در صفحه‌ی صورت ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد قلبی زنده و سرشار از عواطف مردمی است.آیا اگر با شنیدن حادثه‌ی جان سپردن یک طفل شیر خوار در آغوش پدر، و دست و پا زدن در میان سیلاب خون، در حادثه‌ی کربلا قلبی بتپد، و شراره‌های آتشین خود را به صورت قطره‌های اشک به خارج پرتاب کند نشانه‌ی ضعف و ناتوانی است

یا دلیل است بر بیداری آن قلب پر احساس؟!۳- گریه‌ی پیوند هدف گاهی قطره‌های اشک پیام آور هدفهاست، آنها که می‌خواهند بگویند با مرام امام حسین (ع) همراه و با هدف او هماهنگ و پیرو مکتب او هستیم، ممکن است این کار را با دادن شعارهای آتشین، با سرودن اشعار و حماسه‌ها ابراز دارند، اما گاهی ممکن است آنها ساختگی باشد، ولی آن کس که احیانا با شنیدن این حادثه‌ی جانسوز، قطره‌ی اشکی از درون دل، بیرون می‌فرستد، صادقانه‌تر، این حقیقت را بیان می‌کند، این قطره‌ی اشک اعلان وفاداری به اهداف مقدس یاران امام حسین و پیوند دل و جان با آنهاست، اعلان جنگ با [صفحه ۱۹] بت‌پرستی و ظلم و ستم، اعلان بیزاری از آلودگیهاست و آیا این نوع گریه بدون آشنائی به اهداف پاک او ممکن است؟!۴- گریه‌ی ذلت و شکست گریه‌ی افراد ضعیف و ناتوانی است که از رسیدن به اهداف خود وامانده‌اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی‌بینند، می‌نشینند و عاجزانه گریه سر می‌دهند، هرگز برای امام حسین (ع) چنین گریه‌ای مکن که او از این گریه بیزار و متنفر است، اگر گریه می کنی گریه‌ی شوق، عاطفه، و پیوند هدف باشد!ولی مهمتر از سوگواری، آشنائی به مکتب امام حسین (ع) و یاران او، و پیوستگی عملی به اهداف آن بزرگوار است، مهم پاک بودن و پاک زیستن و درست اندیشیدن و عمل کردن است.در این کتاب که هم اکنون از نظر شما می گذرد بحثهای فشرده و زنده‌ای درباره‌ی مقدمات و نتائج این قیام بزرگ مطالعه می‌فرمائید.دفتر انتشارات نسل جوان [صفحه ۲۰]

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیماسلام فلسفه‌ی زندگی است و آئینی برای بهزیستی دو جهان.این مذهب راه کمال انسانی، راه همبستگی مهرآمیز مردم با یکدیگر، راه زندگی و اقتصاد، راه جهانداری و راه آبادی و آسایش را به انسان نشان می‌دهد تا در پناه آن آرامش جسمی و روانی انسان حاصل شود و تکامل معنوی آدمی امکان‌پذیر گردد.از نظر اسلام، انسان جانشین خدا در روی زمین است و باید آنچنان تکامل روحی و معنوی پیدا کند که بتواند اعمال و رفتار خود را با مقام بزرگ خویش هماهنگ سازد و با نیروی خرد و دانش و اراده، مقامی شایسته‌ی خویش یابد و برای به دست آوردن چنین مقامی ارجمند راهی جز آن نیست که به یزدان گراید و رنگ خدائی گیرد.قوانین و مقررات اسلامی این بود و این هست که [صفحه ۲۱] مردم به مهرورزی و دوستی بی‌آلایش با یکدیگر زندگی کنند و برابری و برادری در میان آنان استوار باشد.یگانه عاملی که اصل برابری انسانها را در اندیشه و سپس در جامعه‌ی مسلمانان برقرار می کند ایمان به خدای یگانه است و این که آدمیان حق ندارند در مقابل هیچ کس جز او سر تعظیم فروآورند، زیرا که انسان اسیر و بنده‌ی انسانهای دیگر، نخواهد توانست به کمال انسانی برسد.«لا اله الا الله» شعار آزادی اسلام است. اسلام با این شعار تمام معبودهای ساختگی را نابود کرده و مردم را از ذلت بندگی و پرستش غیر خدا آزاد می‌سازد.از آنجایی که تکامل معنوی انسان جز در سایه‌ی بهزیستی در این جهان امکان‌پذیر نیست و آن نیز در سایه‌ی برابر و عدالت اجتماعی به دست می‌آید، اسلام با تحول اعتقادی و اخلاقی خود سعی می کند نظاماتی در جامعه برقرار کند که همکاریهای اجتماعی براساس برابری و عدالت کامل و توحید اجتماعی امکان پذیر گردد.پیکار رسول اکرم محمد (ص) با سران جاهلیت و کفاری که همچنان به استواری نظام کهن علاقه داشتند با همه دشواریش، یک خصلت ویژه داشت و آن این بود که [صفحه ۲۲] هر کس با قبول اسلام و توحید، دشمن را می‌شناخت، اما پیکار علی بن‌ابیطالب و حسن و حسین (ع) با دشمنان زشتخوئی که بود که نقاب تقدس بر چهره زده بودند و شک نیست در آن شرایط بیدار کردن مردم عادی کوچه و بازار که قدرت تشخیص نداشتند و پیوسته به ظواهر می‌اندیشیدند سخت مشکل بود.پس از فوت رسول خدا (ص) ابرهای تیره‌ای آسمان سرنوشت مسلمانان را فرا گرفت و این ابرهای تیره در زمان عثمان و معاویه و یزید هیبتی سخت هولناک یافتند. حکام و والیان تیره درون با اعمال ناشایست خود به سیمای زیبای اسلام چنگ انداختند و در چنین شرایطی نبرد یک مسلمان مسؤول و معتقد به آرمانهای اسلامی اجتناب‌ناپذیر است.البته بر انسان است که همواره با دیگر

کسان راه آرامش و آشتی بپیماید و تا آنجا که می‌تواند به دشمنی و نبرد بیهوده و ستیز که موجب خونریزی است نگراید و تخم کینه توزی و انتقام جوئی نکارد زیرا که قرآن می‌فرماید:«ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم». [۱] . [صفحه ۲۳] «بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن، آنوقت گوئی آن کس که میان تو و او دشمنی هست دوستی مهربان گردد»!از نظر اسلام که آئینی است برای بهزیستی آدمیان، جنگجوئی ستوده و پسندیده نیست و فرجام آن نیز تباهی و ویرانی است، اما آنگاه که دشمنی خیره‌سر (همچون یزید) بر مردم مسلط شده است و به نابکاریها دست زده و تباهی‌ها و فسادها را در سرزمین اسلامی می‌گستراند منطقی نیست که مسلمانان واقعی در مقابل او - که مسالمت و نرمش موجب طغیان حس خود پرستی و غرور او می‌شود- آرام بنشینند و تسلیم گردد.اسلام فرمان می‌دهد که باید با این دشمن خیره سر به ستیز پرداخت تا نیرویش در هم شکسته شود و قدرتش به نابودی بکشد.اسلام تاکید می‌کند که سستی و بیم و دو دلی و ناپایداری، دشمن را گستاخ و در دشمنی پایدارتر می‌کند و دفاع از نفس و تنبیه و گوشمالی ظالم را جزء فرائض مذهبی می‌داند:«و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون و جزاء سیئة سیئة مثلها»، و کسانی که چون ستمشان رسد یاری [صفحه ۲۴] می‌طلبند، سزای بدی، مجازاتی همانند آن است. [۲] .و یا«اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان اللّٰه علی نصرهم لقدیر»، [۳] . یعنی به مومنان که مورد ستم قرار گرفته و مظلوم شده‌اند اجازه‌ی پیکار داده شده و خدا بر یاری آنان تواناست.و به همین جهات بود که رسول خدا و علی ابن‌ابیطالب (ع) و سایر پیشوایان اسلامی هنگامی که قدرتی در سپاه حق می‌یافتد بر بیدادگران زمان خود می‌شوریدند تا آرمان‌های «طواغیت» را بر باد دهند و جامعه‌ای بر بنیادهای زندگیساز اسلام بنیاد نهند.در این جزوه‌ی کوچک، ما نهضت حسینی را به اختصار بررسی کرده و بیشتر به انگیزه‌های نهضت پرداخته‌ایم و امیدواریم که بتواند مکتب حسینی را به ما بشناساند و راهگشای ایمان تازه‌ای در قلبهایمان باشد.محمود حکیمی قم - تابستان ۱۳۵۳ [صفحه ۲۵]

خانه‌ی فاطمه تجلیگاه فضیلت و تقوی

در سوم شعبان سال چهارم هجرت، در خانه‌ی عصمت و عفت و پاکی یعنی خانه‌ی فاطمه، یعنی خانه‌ای که زیر سقف آن، دنیائی از فضیلت و ایمان موج می‌زد، شور عجیبی برپا شد، زیرا که فاطمه دختر محبوب پیامبر پسری به دنیا آورده بود!نام نوزاد را «حسین» گذاشتند. انسان بزرگی که سالها بعد پرچمدار آزادی می‌گشت از نظر خصلت‌های ارثی و محیط پرورشی مقامی خاص داشت.فاطمه مادر او دختر پیامبر، و نمونه‌ی کاملی از عصمت، شرافت و تقوی بود. او عزیزترین فرزند پیامبر بشمار می‌رفت. «ترمذی» محدث معروف اسلامی نقل می‌کند که پیامبر فرمود: [صفحه ۲۶] «در خانواده‌ام فاطمه از همه محبوبتر است»فاطمه در خانه‌ی علی هرگز دروغ نگفت و خیانت نکرد و هیچ گاه از دستورات علی سرپیچی ننمود. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (ع) غضبناک شود، فاطمه هم هیچ گاه مرا خشمناک ننمود [۴] و مقام والای فاطمه بلندتر از آن بود که چنین کند.سلمان فارسی می‌گوید: حسین (ع) را دیدم که بر زانوی رسول خدا نشسته بود. او را می‌بوسید و می‌فرمود: «پسر» تو بزرگ و بزرگ‌زاده و امام، پسر امام، و پدر امامان هستی، تو حجت، پسر حجت و پدر نه حجت می‌باشی که آخرشان قائم است».علی ابن‌ابیطالب (ع) به حسن و حسین می‌فرمود: «شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند».محیط پرورش امام حسین آنچنان محیطی پاک و پر از [صفحه ۲۷] تقوی بود که روزگار مانند آن ندیده است. در آن محیط از پلیدی و اهریمن منشی خبری نبود، همه چیز رنگ خدائی داشت، دنیائی بود مملو از راستی‌ها، آنجا که لطیف‌ترین احساسات انسانی اوج گرفته بود و محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه (ع) به حسن و حسین می‌آموختند که مسلمان در کنار تمایلات انساندوستی باید از ترس و بیم که پدید آورنده‌ی هرگونه زبونی و خواری است به دور باشد.حسین در این محیط آزاده پروری آموخت که مردان خدا آزاد مردند و آزاد مردان دلیرند و بهادران و جوانمردان هرگز به ستمکاران

میدان نمی‌دهند و بندگی هیچ کس جز خدای بزرگ را بر گردن نمی‌نهند. پیامبر بارها فرمود:«هر کس حسین را دوست داشته باشد خدا دوستش دارد. حسین از من است و من از حسین.خدایا من حسین را دوست دارم و تو نیز او را دوست داشته باشد».حسین ابن‌علی هفت ساله بود که پیامبر از دنیا رحلت فرمود و چند ماه بعد مادر گرامیش حضرت فاطمه (ع) نیز در گذشت. [صفحه ۲۸] حسین همچنان در مکتب مردم خواهی علی (ع) پرورش می‌یافت و روح بزرگش برای انجام رسالت مهمی که داشت آماده می‌گشت.این رسالت آنچنان عظیم بود که امروزه هر مسلمان آگاهی به عظمت و اهمیت آن اذعان دارد. [صفحه ۲۹]

ریشه‌های انقلاب

برای شناخت ریشه‌ها و عوامل اصلی انقلاب امام حسین، ما بسرعت تاریخ اسلام را از آغاز تا نبرد تاریخی کربلا از نظر می‌گذرانیم تا خواننده به اختصار به علل قیام تاریخی امام پی ببرد.پس از ظهور اسلام در سایه‌ی رنجهای عظیم محمد (ص) و یاران او نظامی براساس توحید و برابری در جزیره العرب برقرار شد که در آن از بهره کشی‌های ظالمانه‌ی انسان از انسان و مفسده‌های اخلاقی و عقیدتی اثری نبود.پیامبر اسلام با آوردن قانون اساسی کامل یعنی قرآن، بر همه‌ی امتیازات قبیله‌ای و طبقاتی خط بطلان کشید و جامعه‌ای براساس پاکی و شرافت و تقوی ساخت. پیامبر در طول زندگی بارها و همچنین در آخرین لحظات عمر خویش از مسلمانان خواست که به دو رشته‌ی «قرآن» و «اهل‌بیت» چنگ زنند تا فرشته‌ی نیک بختی را در آغوش [صفحه ۳۰] گیرند، و در بازگشت از آخرین سفر حج، علی (ع) را به جانشینی خود معرفی کرد تا با رهبری آن انسان بزرگ جامعه‌ی اسلامی به سوی پیشرفت و برابری و تکامل پیش رود، اما افسوس که پس از فوت رسول خدا با غصب خلافت اسلامی که حق علی بن‌ابیطالب (ع) بود مسیر سرنوشت مسلمانان را تغییر دادند.فتح سرزمین‌های پهناور به وسیله‌ی سربازان سلحشور اسلامی ثروتهای عظیم برای مسلمانان گرد آورد، اما خلفا در تقسیم آن ثروتها روش تبعیض پیش گرفتند و به نقل ابن‌ابی‌الحدید:«خلیفه‌ی دوم مهاجرین را مجموعا بر انصار مقدم داشت، به عرب بیش از عجم، و به خانواده‌های معروف بیش از افراد گمنام سهمیه معین کرد». [۵] .این روش بعدها آثار بسیار نامطلوب در جامعه‌ی اسلامی پدید آورد زیرا که این روش پیدایش طبقات اجتماعی را در جامعه‌ی اسلامی پی‌ریزی نمود، و ارزش [صفحه ۳۱] انسانی را که از نظر اسلام براساس تقوی و خدمت بیشتر به خلق مسلمان بود بر اساس ثروت و اشرافیت قرار داد.خاندان علی ابن‌ابیطالب که انحراف از روح تعالیم اسلامی را خطری بس بزرگ می‌دانستند، پیوسته از این گرایش نامطلوب رنج می‌بردند.حسین ابن‌علی (ع) که پیوسته با سخنان خود نمایشگری از حق و عدالت بود، روزی بر خلیفه‌ی دوم خروشید و گفت:«به خدا اگر مردم زبان داشتند و حق خود را می‌گرفتند و افراد با ایمان برای خدا قیام می‌کردند، خاندان محمد (ص) این گونه گرفتار نمی‌شدند و ممکن نبود تو به منبری که حق ایشان است بنشینی.... پس آگاه باش که خداوند پاداش تو را خواهد و از افعال تو سئوال خواهد کرد». [صفحه ۳۲]

خلافت عثمان

عمر با همه تبعیض هائیی که در پخش اموال به کار می‌برد سعی فراوان داشت تا ظواهر اسلامی را حفظ کند.این بود که با اقوام و خویشان خود چندان میدان نمی‌داد. اما پس از مرگ وی و به روی کار آمدن عثمان ابن‌عفان، حتی همان ظواهر نیز حفظ نشد.عثمان مردی سخت بی‌اراده بود و در مقابل خواسته‌های اقوام و نزدیکان خود نمی‌توانست مقاومت کند.مسعودی در «مروج الذهب» با ذکر آماری وحشتناک اسرافها، تبعیض‌ها و غارتهای خویشان عثمان را شرح می‌دهد.او مردی شراب‌خوار و پلید را به نام «ولید بن عقبه» به حکمرانی کوفه فرستاد. او در غارت، چپاول و هرزگی آنچنان بود که بیم شورشی عظیم در کوفه می‌رفت، عثمان [صفحه ۳۳] بناچار او را از حکومت عزل و شخص دیگری به نام سعید ابن‌العاص را به حکومت کوفه منصوب کرد. حکمران

جدید نیز در غارت و چپاول کوچکترین شرمی نداشت، بنابر نقل مسعودی وی حتی گفته بود:«عراق باغ قریش است و ما هر قدر بخواهیم از آن بهره می گیریم». [۶] . [صفحه ۳۴]

حکومت علی

سرانجام، آن همه تبعیض‌ها و بی عدالتی‌ها به نقطه‌ی انفجار رسید و به قتل عثمان انجامید. آن نابسامانی‌ها و اوضاع مغشوش سبب شد که مسلمانان به خود آیند و متوجه شوند که چگونه با دوری از خاندان پیامبر، خویش را دچار مصیبتی بزرگ ساخته‌اند. مسلمانان در چنین شرایطی خاطره‌ی غدیر خم یعنی آن حادثه‌ی بزرگ را به یاد آوردند. آنها به یاد آوردند آن روز بزرگ را، که رسول خدا در روز هیجدهم ذیحجه در غدیر خم خطبه‌ی معروف و تاریخی خود را ایراد کرد.خطبه‌ی آن حضرت نزدیک چهار ساعت طول کشید و در فاصله‌ی این مدت امور مختلفی را یاد آور شد و آیات بسیاری از کتاب آسمانی مسلمین را به مناسبت مطالب خود قرائت کرد، سپس اندکی درنگ نمود. در حالی که به اطراف خود در میان توده‌ی مردم می‌نگریست. به آواز بلند علی را نزد خود [صفحه ۳۵] فراخواند و او را ابتدا یک پله پائین‌تر از خویش بر فراز منبر نشانید و خطاب به جمعیت کرده چنین گفت:«ای مردم! می‌پرسم از شما، نسبت به مومنان حتی از خودشان سزاوارتر به تصرف در امور و سنجش مصلحت‌ها کیست؟».مردم یک آواز جواب می‌دهند:«خدا و رسول داناترند».- آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟- چنین است.آنگاه منشور آسمانی خلافت را خواند:من کنت مولاه فهذا علی مولاهاللهم وال من والاه و عاد من عاداهو انصر من نصره و اخذل من خذله«هر کس من مولای اویم علی مولای اوست.پروردگارا!دوستی کن با آن کس که علی را دوست و پیرو باشد!دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد!یاری کن هر کس یاریش کند! یاری مکن کسی را که بی‌یاری‌اش گذارد! [صفحه ۳۶] دوستار آن باش که دوست علی باشد!کیفر ده آن را که با وی بستیزد!حق را بر محور وجودش بچرخان هر گونه که او باشد!هان! هر حاضری به غایبان ابلاغ کند!!.پیامبر عالیقدر اسلام علی را همچنان بر سر دست داشت و با تمام خصوصیات و مشخصات به مردم معرفی‌اش کرد.پیامبر ضمن بیاناتش در حدود هفتاد و سه مرتبه مردم را به عنوان «معاشر الناس» مورد خطاب قرار داد و آنان را از مخالفت با علی ترسانید و پی‌درپی مخالفان او را به عذاب دردناک ابدی و قهر و خشم خداوندی بیم داد، و برای دوستانش سعادت جاودانی و بهشت موعود را ضمانت کرد و همی یاد آور شد که: در پیروی علی بزرگی و سیادت مسلمان مصون می‌ماند و اعتلای جهانی دین اسلام مسلم است، و گرنه جز تباهی و فساد اجتماع و روشهای غلط، و دوری از علوم قرآن و محرومیت از تربیت صحیح، چیزی دیگر عایدشان نخواهد گشت.محمد (ص) طی این سخنرانی چند ساعته‌ی خود، حجت را بر امت تمام کرد و موضوع خطیر خلافت و امامت [صفحه ۳۷] را از جانب خداوند به مردم ابلاغ نمود تا آنجا که خطبه‌ی او به پایان نزدیک شد و هنوز دریای جمعیت احاطه‌اش کرده بود که فرشته‌ی وحی این آیه را فرود آورد و او را مامور ساخت که برای مردم بخواند، محمد (ص) با لهجه‌ی روح‌پرور خود چنین خواند:«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»، امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و خشنود گشتم که اسلام آیین شما باشد. [۷] سپس با صدائی که گوئی از اعماق طبیعت برمی‌خاست فریاد کشید:«الله اکبر!»دین کامل گشت! نعمت خداوند اتمام پذیرفت و پروردگار به رسالت من و امامت علی پس از من خشنود شد!»آنگاه در برابر گروهی متجاوز از یکصد و بیست هزار نفر مسلمان از منبر فرود آمد در حالتی که به قول یکی از فصحای عرب، که در آن روز حاضر بود، محمد در حال پائین آمدن به قدری شادمان و فرحناک بود که گفتی [صفحه ۳۸] مهمترین وظیفه را انجام داده و بزرگترین فرمان الهی را ابلاغ کرده است. [۸] .مردم کم‌کم به یادآوردند که پیامبر خدا فرمود:«علی رهبر و بهترین مومنان و قاتل کافران است. پیروزی با کسی است که از او پیروی کند و شکست با کسی است که به دشمنی او برخیزد».و به یاد آوردند که پیامبر در پاسخ آنان که می‌خواستند با کیسه‌های زر از او تشکر کنند آیه‌ی:«قل لا اسئلکم علیه اجر الا الموده فی القربی»

[۹] را خواند و چون مردم پرسیدند که ای پیامبر این عده چه کسانی هستند که این آیه مودت و احترام به آنان را واجب می‌شمارد پیامبر فرمود:«آنها علی، فاطمه و دو پسرانشان هستند» [صفحه ۳۹] با این اندیشه‌ها و به خاطر آوردن حادثه‌ی غدیر خم بود که مسلمانان به سوی خانه‌ی علی شتافتند و از او درخواست کردند که رهبری مسلمانان را بپذیرد.پاسخ علی ابن‌ابیطالب در مقابل چنین خواسته‌ای منفی بود. او می‌فرمود:«... آفاق جهان اسلام را ابرهای سیاه ظلم و بدعت فراگرفته و راه و روش آئین اسلام تغییر یافته است.این را بدانید اگر من خلافت را بپذیرم طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار خواهم کرد و به سخن هیچ گوینده و سرزنش هیچ ملامت کننده‌ای گوش نخواهم داد ولی اگر عذر مرا از قبول خلافت بپذیرید من نیز همانند یکی از افراد شما هستم...»اما مردم که سخت تشنه‌ی عدالت و اصلاحات بودند همچنان اصرار ورزیدند و رهبری علی (ع) را خواستار شدند. سرانجام علی (ع) همانطور که در خطبه‌ی شقشقیه فرموده برای نجات محرومان و احیای سنت‌های اسلامی حکومت را پذیرفت. [صفحه ۴۰]

خطوط اصلی حکومت علی

حکومت علی ابن‌ابیطالب (ع) شامل اصلاحات اساسی و بنیادی بود. در پناه این اصلاحات زیر بنائی، حکمرانان فاسد از کار برکنار شدند. برتری‌های خویشی که نشان دهنده‌ی بازگشت به جاهلیت بود از بین رفت و اقدامات شدید برای محو اختلاف طبقاتی بعمل آمد.به هر حال این خط مشی جدید آتش خشم آنان را که می‌خواستند همچنان از بیت‌المال مردم غارت کنند برافروخت و به همین جهت امام علی ابن‌ابیطالب (ع) در طول پنج سال خلافت خود با مشکلاتی عظیم و کار شکنی‌های بسیار مواجه گشت.در خلال پنج سال خلافت، علی (ع) مجبور شد ضمن جنگهای متعدد علیه نیروهای ضد مردمی بجنگد که از میان آنها می‌توان به جنگ‌های جمل در بصره و صفین بر ضد معاویه و جنگ نهروان بر ضد خوارج اشاره کرد.علی ابن‌ابیطالب با وجود همه‌ی این مشکلات [صفحه ۴۱] توانست نمونه‌ی کاملی از دادگری حکومت اسلامی را نشان دهد، اما صد افسوس که آن رادمرد تاریخ بشریت و نمونه‌ی انسان کامل در سال چهلم هجرت در مسجد کوفه به دست مردی به ظاهر مقدس و در عین حال سخت بی‌شعور به نام ابن‌ملجم کشته شد و با این فاجعه‌ی بزرگ، معاویه توانست حکومت تمامی مملکت اسلامی را در دست گیرد. [صفحه ۴۲]

توطئه‌های معاویه

با شهادت علی ابن‌ابیطالب دست معاویه در غارتگری‌ها و جنایتها باز شد و وی توانست هولناك ترین حکومت استبدادی عصر خوش را به وجود آورد.معاویه با تشکیل حکومت استبدادی فردی، نیازی شدید به مبلغین دروغپرداز، جارچیان و عربده جویان بی‌آزرم داشت تا شب و روز به نفع او تبلیغ کنند و اندیشه‌های انسانها را به سوی یاس و ظلمت و انحراف بکشانند و ظلمت و سکوت و هراس را در همه جا بگسترانند.در نتیجه‌ی چنین سیاستی، معاویه بسیاری از سفلگان را که تن‌آسائی را نیك می‌دانستند، به دور خویش جمع کرد و پولهای بیت‌المال را دیوانه‌وار در میان آنان تقسیم نمود.شاید بتوان گفت که یکی از خطرناکترین اقدامات معاویه در تحکیم حکومت خود «جعل احادیث» بود. [صفحه ۴۳] جعل حدیث از نظر معاویه برای دو هدف بزرگ انتخاب گشته بود. اول این که او دچار عقده‌ی روانی بزرگی بود که پیوسته از آن رنج می‌برد. او هر زمان که خود را با علی ابن‌ابیطالب مقایسه می‌کرد خود را سخت حقیر می‌دید، گذشته‌ی زندگی او (معاویه) تاریك، شرم آور و پر از تیرگی و پستی بود در حالی که علی (ع) گذشته‌ای درخشان، با شکوه و قابل تحسین داشت، این بود که معاویه تصور می‌کرد با جعل احادیث می‌تواند به شخصیت خویش رنگ و جلائی ببخشد.معاویه می‌خواست با یك سلسله تبلیغات مستمر و مداوم، نام خاندان بنی هاشم را برای همیشه لکه‌دار سازد.او سوگند یاد کرده بود که تبلیغات بر ضد علی (ع)را آنچنان گسترش دهد تا به خیال خود «کودکان» بر لعن او پرورش یابند و جوانان بر سر این کار پیر گردند تا آنجا که هیچ کس ذکری از فضایل او به میان نیاورد»!اگر چه معاویه در

صحنه‌ی تاریخ، در این نبرد تبلیغاتی شکست خورد اما نباید از نظر دور داشت که تبلیغات او در حوزه‌ی فرمانروائیش موثر افتاده بود.مسعودی نقل می‌کند: [صفحه ۴۴] «یکی از مردم شام- پس از شنیدن لعن نسبت به ابو تراب (علی علیه‌اسلام) - گفته بود این ابو تراب کیست که امام او را بر منبر لعن می‌کند، گمان می‌کنم یکی از دزدان ایام فتنه بوده است!».و هم او در جایی دیگر می‌نویسد: «گروهی از متمکنان و سران شام پس از انقراض حکومت امویان و استقرار عباسیان به حضور ابوالعباس سفاح قسم خوردند پیش از آن که بنی عباس به خلافت برسند مردم برای پیغمبر خویشاوندان و خاندانی جز بنی امیه نمی‌شناختند!». [۱۰] .روزی معاویه بر منبر رفت و گفت: «ای مردم! پیامبر خدا گفت طولی نمی‌کشد که تو بعد از من به خلافت می‌رسی، ارض موعود را اختیار کن زیرا مردان خدا و نیکان در آنجا باشند. من هم شما را برگزیدم پس علی (ع)را لعنت کنید!». [۱۱] .رهبری این تبلیغات و جعل احادیث با مرد مزدوری [صفحه ۴۵] به نام «ابوهریره» بود که در نقل و جعل احادیث دروغین به شدت بی‌پروا و بی‌آزرم بود، و هم او بود که از قول پیامبر نقل کرد که: «پیامبر فرمود خداوند به سه نفر برای نزول وحی اعتماد کرد، من، جبرئیل و معاویه!».در دوران تسلط معاویه، حسن بن علی (ع)امام دور اندیش زمان، به حیله‌ی او و به وسیله‌ی ایادی ناپاکش مسموم شد و پس از آن معاویه کوششهای عبثی کرد تا حسین بن علی (ع) را از نظر افکار عمومی منزوی سازد، اما چندی بعد از سوی «مروان بن حکم» به وی اطلاع رسید که مردم به شدت به حسین (ع)علاقمند شده‌اند و بعید نیست که او با استفاده از این محبوبیت زمینه‌ی یک نهضت وسیع و گسترده را فراهم سازد.نامه‌ی معاویه به امامعاویه به امام پس از دریافت این گزارش نامه‌ای به این مضمون برای امام حسین (ع)نوشت:«... اما بعد، در باره‌ی برخی از کارهای تو اخباری به من رسیده است که اگر حقیقت داشته باشد گمان دارم تاکنون [صفحه ۴۶] آن را ترک گفته‌ای.«هر که پیمانی ببندد، وفای به عهد خویش را ناگزیر است و شایسته‌ترین مردم در حفظ پیمان و نگهداری میثاق کسی است که همچون تو صاحب شرف و بزرگی و منزلتی باشد که خداوند به او ارزانی داشته است.«اگر نیز گزارشی که درباره‌ی تو به من رسیده از راستی به دور است این پاکی ساحت از چون تویی سزاوار می‌نماید زیرا تو عادلترین مردم هستی.«باری نفس خویش را موعظت میکن، و در میثاق خدا استوار باش، اگر در انکار من بکوشی، من نیز به انکار تو خواهم پرداخت و اگر با من به کید بپردازی من نیز با تو چنان خواهم کرد.«از پراکندگی خلق و از این که خدای ایشان را به دست تو در آشوب افکند حذر کن. تو این مردم را خوب شناخته و آزموده‌ای، پس نگران خویش ودین خویش و امت محمد باش و از سخنان مردم دیوانه و نادان پرهیز کن!». [۱۲] . [صفحه ۴۷] این نامه نمونه‌ی کاملی از وقاحت معاویه بود. زیرا که او خود همه‌ی پیمانهائی را که با حسن مجتبی (ع) بسته بود آشکارا نقض کرده و حال از وفای به عهد و پیمان سخن می‌گفت.نامه‌ی تکان دهنده امام به معاویهحسین (ع)در پاسخ او نامه‌ای نوشت که نمونه‌ای از شهامت، صراحت و خشم امام است:«... اما بعد، نامه‌ی تو به من رسید. یاد آور شده بودی که درباره‌ی من گزارشهائی به تو رسیده که مرا به اموری جز آن که تو انتظار داشتی نشان داده است.«درهای نیکی جز به مشیت الهی به روی کسی باز و بسته نگردد و اما آنچه یاد کرده‌ای که درباره‌ی من به تو رسیده، این سخن ساخته‌ی نمامان، سخن‌چینان و دروغ پردازان است.«و اما آیا تو آن نیستی که بر خدا جرات ورزیدی و میثاق او را ناچیز شمردی و پس از سوگندها و پیمانهای موکد مبتنی بر امان، حجربن عدی را کشتی و یاران نماز گزار و عبادت پیشه‌اش را که از ستمگری بیزاری می‌جستند، و بدعت‌ها را مکروه می‌شمردند، و خلق را به نیکوکاری [صفحه ۴۸] و پرهیز از بدیها می‌خواندند، و در راه خدا از سرزنش بیم و باک نداشتند به کام مرگ فرستادی!«آیا تو کشنده‌ی عمروبن حمق، یار پیامبر (ص) و بنده‌ی خدا، نیستی، که از کثرت عبادت پیکری مجروح و رنجور و خسته و رخساری زرد و شکسته داشت!«آیا تو او را امان نبخشیدی که اگر پرنده‌ای را چنان ایمن می‌کردی از فراز کوه به سوی تو پرواز می‌جست!«آیا تو آن نیستی که زیاد بن سمیه مولود فراش «عبید ثقیف» را برادر خویش و پسر ابوسفیان خواندی در حالی که پیغمبر خدای فرمود: فرزندی که از زن شوهر داری متولد می‌شود متعلق به آن دو است و بهره‌ی زناکار فقط سنگ است!«سنت رسول را بی‌حجت خدایی به هوای نفس خویش ترک گفتی و زیاد را به عراقین تسلط بخشیدی، تا

دست و پای مسلمین قطع کرده چشم آنان کور کند و پیکر ایشان را از شاخه‌ی درختان به دار آویزد!«گویی تو از این مردم نیستی و آنان از تو نیستند!«آیا تو قاتل «حضرمیین» نیستی، آیا زیاد تو را گزارش نداد که آنها بر آیین علی (ع) می‌روند و تو او را فرمان کردی که هر که بر آیین علی می‌رود به قتل رساند! [صفحه ۴۹] «آیین علی (ع)، آیین پسر عمش رسول خدا (ص) بود که تو اینک از پرتو وجود او در این مقام نشسته‌ای و اگر این نبود، بزرگی و شرافت تو و پدرت همچنان تحمل رنج سفرهای زمستانی و تابستانی و در به دری بود!«در نامه‌ی خود مرا گفته‌ای در نفس خویش و دین خویش و امت محمد (ص) نگران باش و از پراکندگی افراد این ملت و در آشوب افکندن ایشان پرهیز کن، من فتنه و آشوبی را بر این مردم از حکومت تو بزرگتر نمی‌دانم و بر نفس خویش و دین خویش و امت محمد (ص) هیچ فضیلتی را برتر از پیکار با تو نمی‌بینم، اگر در این جهاد بکوشم به خدای خود نزدیکی یافته‌ام و اگر از آن دیده بپوشم بر گناه خویش استغفار می‌جویم و به هر حال در کار خویش از خداوند توفیق هدایت مسئلت دارم.«همچنان در نامه‌ی خویش گفته‌ای: اگر انکار تو جویم انکار من خواهی جست و اگر در کید با تو بکوشم بر من کید خواهی ورزید.«وای بر تو! امید من بر آن است که از کید تو زیانی بر من نرسد و کسی از بد خواهی تو جز نفس تو ضرر نبیند!«همچنان بر مرکب جهل خویش سوار و بر نقض [صفحه ۵۰] پیمان خود حریص هستی و به خدا سوگند که هرگز در میثاق خویش استوار نبوده‌ای و این گروه را پس از آشتی و ادای سوگند و دادن امان کشتی، بی آن که کسی را کشته یا پیکاری کرده باشند، این نیست مگر این که به ذکر فضائل ما پرداختند، و حق ما را بزرگ داشتند، و تو آنان را کشتی از بیم آن که اگر زنده مانند تو را آسیبی رسانند!«ای معاویه! تو را به قصاص و روز شمار آگهی می‌دهم، بدان که خداوند را کتابی است که حساب هر عمل کوچک و بزرگ در آن مسطور می‌شود. خدا از این که مردمان را به سوء ظن گرفتی و به تهمت کشتی و یا از یار و دیار خویش به غربت افکندی و برای پسر خویش که جوانی شرابخواره است بیعت گرفتی نخواهد گذشت!«جز این نیست که با چنین کرداری برای نفس خویش خسران خریدی و دین را از دست دادی و خلق به اغتشاش کشیدی و امانت خود تباه کردی و سخنان مردم ابله و نادان شنیدی و پرهیزکاران خدا شناس را در ترس و وحشت افکندی!». [۱۳] . [صفحه ۵۱] اما حتی این نامه نیز نتوانست معاویه را از راه زشتی که پیش گرفته بود باز دارد. وی چند سال بعد بر اثر بیماری مرموزی درگذشت و خلافت را به فرزند ناپاک خود یزید سپرد. [صفحه ۵۲]

مظهر پلیدی و شقاوت

یزید نیز مانند پدرش مردی خود کامه، خشن، به اضافه این که سبکسر و ابله بود. از نظر وراثت یزید از خانواده‌ای پلید و زشت خوی بود. در صدر اسلام ابوسفیان جد یزید از کسانی بود که رهبری پیکارهای ضد اسلامی را بر عهده داشت. مادر معاویه آن چنان خوی حیوانی داشت که در جنگ احد جگر حضرت حمزه عموی پیغمبر اسلام را با دندان خود جوید، معاویه خود نیز مردی با خصلت‌های ضد انسانی بود با حالات روانی ناهنجار.محیط پرورش یزید محیطی بود مملو از حس انتقام جوئی. یزید می‌دید که نهضت اسلام ثروت و قدرت گذشته‌ی خاندان او را نابود کرده و امتیازات بنی امیه را از بین برده است و به همین جهت پیوسته در اندیشه‌ی انتقام بود.یزید شرابخواری سخت بی‌باک بود و به همین جهت او را «سکران الخمر» خوانده‌اند. [صفحه ۵۳] بعضی از مورخین نوشته‌اند که یزید حتی گفت:«این شرابی که من می‌نوشم اگر روزی در دین احمد حرام شده بود امروز آن را به دین مسیح بگیر و بنوش».یزید با وجود سبکسری و بلاهت نیک آگاه بود که اجتماع غیر آگاه همانند اجتماع شام را با یک سخنرانی عوامفریبانه می‌توان فریب داد.سخنرانی او پس از مرگ پدرش و استدلالهای وی نشاندهنده‌ی آن است که چگونه افکار عمومی مسائل را سطحی می‌نگریست. یزید پس از مرگ معاویه خطبه‌ای این چنین برای مردم شام خواند:«ای مردم! معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود، خداوند انواع نعمت‌های خود را به او ارزانی داشت. من او را نمی‌ستایم زیرا که خداوند بیش از هر کس دیگر به

حال او آگاه است. اگر بخواهد او را عفو کرده و اگر اراده نماید به کیفرش می‌رساند».یزید در دنباله‌ی سخنان خود گفت:«اینک من پس از او متصدی این امر شدم و عذر خواه جهل خویش نیستم و در دعوی علم خود را ثناگوی نباشم، همانا آنچه را خدای دوست دارد انجام دهد و اگر مکروه دارد دگرگون سازد». [صفحه ۵۴] یزید آن مرد شرابخوار و پلید در بیان این خطبه آنچنان چهره‌ی حق بجانب و خدا پسندانه گرفت که بسیاری از مردم شام پس از شنیدن این خطبه از آن خوشحال بودند که خلیفه‌ی جدید راه خود پیش گرفته و خویش را به خدا سپرده است و این نشان‌دهنده‌ی این واقعیت هولناک است که معاویه ذهن اهالی شام را به کودنی و افلاس کشانده بود.آنچنان که با شنیدن یک سخنرانی به حکومت اموی که سراسر فساد و تباهی و نیرنگ بود وفادار ماندند.یزید چند روز پس از آن برنامه‌ی کار خود را با ارسال دستورهائی به حکام و استانداران آغاز کرد. وی در آن نامه‌ها و فرامین نوشته بود:«معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود که لباس خلافت پوشید و مدتی در این جهان زیست و سپس به جهان دیگر شتافت. خدا او را بیامرزد که در این جهان زندگی شایسته‌ای کرد و به مرگی نیکو مرد. اکنون واجب است که با دیدن این نامه همه‌ی افراد شهر و دیار خود را وادار سازید که با ما بیعت کنند و هیچ کس را رخصت انصراف و انحراف ندهید!» [صفحه ۵۵]

آغاز حادثه‌ی بزرگ

یزید در نامه‌ی مخصوصی هم که برای ولید بن عقبه حاکم مدینه فرستاد چنین نوشت:«با رسیدن این نامه «عبدالله عمر» و «عبدالله زبیر» و «حسین» را بگیر! نامه را نشان آنها بده و مجبورشان ساز با من بیعت کنند اگر امتناع کردند سر آنها را با جواب نامه برای من بفرست!»«ولید» پس از خواندن این نامه سخت دچار تردید و دو دلی شد وی از شجاعت و مردانگی حسین (ع)اطلاع داشت و می‌دانست که آن مرد بزرگ بیعت با یزید را نمی‌پذیرد، ولی سرانجام با مشاورت مروان حکم که مردی سخت پلید بود تصمیم گرفت که حسین را مجبور به بیعت سازد از این رو شبی فرزند علی بن‌ابیطالب را به قصر خود خواست و نامه‌ی یزید را به او نشان داد حسین بن علی در پاسخ گفت: «بیعت امری نیست که بشود آن را در پنهان [صفحه ۵۶] انجام داد، فردا که مردم را برای بیعت جمع می‌کنی ما را بخوان!»حسین بن علی پس از آن از دارالاماره خارج شد و چون احساس می‌کرد مامورین ولید قصد دارند با زور از او بیعت بگیرند تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود، اکنون روزهایی بسیار هولناک برای ملت اسلامی پیش آمده بود. اگر همه‌ی مردم به حکومت یزید تن در می‌داند و با او بیعت می‌کردند مصیبتی بزرگ برای اسلام پیش می‌آمد، براستی تاریخ چه قضاوتی می‌کرد! یزید شرابخوار، مردی پلید و جنایتکار، به نام خلیفه‌ی اسلام و رهبر مسلمین شناخته می‌شد و در چنین شرایطی آیا سکوت برای او جایز بود؟!به هر حال حسین (ع)برای آخرین بار به زیارت قبر جدش رسول خدا رفت و بر آن تربت پاک قطراتی اشک نثار کرد، و فرمود: «آه، ای جد بزرگوار! اینک من با اکراه از تو دور می‌شوم...»در بیست و هشتم ماه رجب سال شصت هجری کاروان حسین (ع)از کنار نخلستانهای مدینه می‌گذشت و به سوی مکه پیش می‌رفت. [صفحه ۵۷]

نخستین شهیدان

انسان از مطالعه‌ی روحیات مردم کوفه سخت حیرت می‌کند. آنان با تغییر شرایط سیاسی به سرعت رنگ عوض می‌کردند و جهت‌گیری خود را تغییر می‌دادند، پس از مرگ معاویه مردم کوفه تصمیم گرفتند حسین بن علی (ع) را به سوی خویش بخوانند و با رهبری او از خلافت یزید جلوگیری کنند و طومار حکومت امویان را در هم پیچند.با این اندیشه کوفیان نامه‌های فراوان به سوی حسین بن علی (ع)فرستادند و او را به کوفه دعوت کردند.حسین (ع)در مکه در برابر انبوهی از درخواستها قرار گرفته بود. نامه‌ها و درخواستهائی که همه از او می‌خواستند به کوفه رود و با یاری کوفیان بساط مکر و فریب، زر پرستی و بیدادگری و امتیازات طبقاتی، شرابخواری و لعب امویان را در هم بریزد.حسین (ع)برای اطمینان از وفاداری کوفیان [صفحه ۵۸] «مسلم بن عقیل» را همراه

با نامه‌ای به سوی آن شهر روانه ساخت.مسلم در کوفه به خانه‌ی «مختار بن ابو عبیده ثقفی» وارد شد. مختار دوست زمان کودکی او بود و از سوی دیگر با «نعمان» والی کوفه خویشی نزدیک داشت.روزهای اول مردم کوفه از پیک حسین استقبالی شگفت کردند. آنها دسته دسته نزد او می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند.مسلم با مشاهده‌ی آن استقبال شورانگیز نامه‌ای که حاکی از وفاداری کوفیان بود به سوی حسین ابن‌علی (ع) فرستاد. اما پس از رفتن پیک، حوادث تازه‌ای پدید آمد و اوضاع را دگرگون ساخت.یزید با یک مانور ماهرانه‌ی سیاسی، نعمان، والی کوفه را از کار برکنار ساخت و مردی ریا کار و خونخوار به نام «عبیدالله بن زیاد» را به حکومت کوفه منصوب کرد.با عزل نعمان از حکومت کوفه، مسلم احساس کرد که باید مرکز فعالیت‌های خود را از خانه‌ی مختار ثقفی به جای دیگری منتقل کند، از این رو به خانه‌ی یکی دیگر از یاران خود بنام «هانی بن عروه مرادی» رفت. [صفحه ۵۹] ابن‌زیاد پس از ورود به کوفه مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و در یک سخنرانی شدید اللحن و در عین حال عوامفریبانه گفت:«یزید مرا فرمانروا ساخت بر شهر شما و حدود شما و غنایم شما، و مامور ساخت که داد مظلوم را بستانم و حق محروم را به او برسانم و مردم فرمانبردار و طاعت دار را چون پدر مهربان مورد احسان قرار دهم. تازیانه و شمشیر من خاص کسی است که امر مرا خالفت کند و عهد مرا بشکند. لاجرم مردم باید از جان خویش بترسند!». و آن گاه گفت: «مسلم بن عقیل را بگوئید که از خشم من بپرهیزد!».سخنان تند و تهدید آمیز ابن‌زیاد، مردم زبون و سست پیمان کوفه را هراسان ساخت. آنان که با چنان گرمی و شور به مسلم بن عقیل دست بیعت داده بودند یکباره وی را رها کردند و در خانه‌ی «هانی» تنهایش گذاشتند.چند روز بعد یاران پلید ابن‌زیاد هانی و مسلم را بیرحمانه کشتند و وحشت و ترور را بر کوفه گسترانیدند.آخرین اشعه‌ی خورشید در پس کوههای مغرب پنهان می‌شد که سواری نفس زنان به شهر کوفه نزدیک می‌شد. او [صفحه ۶۰] بی‌خبر از حوادث هولناکی که در شهر به وقوع پیوسته بود سعی داشت هر چه زودتر خود را به کوفه برساند و نامه‌ی حسین ابن‌علی (ع) را به نمایندگان شهر بدهد.این سوار یکی از یاران وفادار امام، و مسلمانی قهرمان و شجاع بود، وی همچنان که اسب خویش را به حرکت سریعتر تشویق می‌کرد هر چند لحظه یک بار دست خویش را به سینه می‌برد و چون نامه‌ی امام را همچنان در زیر جامه‌ی خود احساس می‌کرد تبسم می‌کرد. این مرد «قیس بن مسهر صیداوی» بود و از این که نامه‌ی امام را با خود داشت خوشحال بود، در نامه‌ی امام چنین نوشته شده بود:بسم الله الرحمن الرحیم«از حسین بن علی به سوی برادران با ایمان، خداوند بی‌همتا و مانند را ستایش می‌کنم. اما بعد، مسلم بن عقیل مکتوبی برای من فرستاد، مرا آگاهی داد که شما به حسن رای متفق شده‌اید و به نصرت ما کمر بسته‌اید و در طلب حق، همداستان گشته‌اید و من از خداوند خواستار شدم که نیکو گرداند به لطف خویش مرا در این امر، و اجر عظیم عنایت فرماید شما را، و من روز سه شنبه هشتم ذیحجه از [صفحه ۶۱] مکه بیرون و به جانب شما رهسپار گشتم. اکنون چون فرستاده‌ی من به نزدیک شما فرارسید عجله کنید و کوشش نمایید در امر خود و من نیز در این ایام به نزد شما حاضر خواهم شد. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»کم کم شهر از دور پدیدار می‌گشت اما تاریکی شب نیز مانع از این بود که قیس فاصله‌ی خود را تا شهر حدس بزند.مدتی بعد روشنائی ضعیفی از دور به چشم خورد و قیس از آن روشنائی فهمید که نگهبانان دروازه‌ی شهر مشعل دروازه را روشن کرده‌اند.وقتی که قیس به جلو دروازه رسید انتظار نداشت که آن را بسته ببیند زیرا که فقط در مواقع غیر عادی و یا جنگ دروازه‌ها بسته می‌شد، و حالا که مدت زیادی از شب نگذشته بود، قیس از بسته بودن دروازه حدس زد که در شهر خبرهائی است.در این هنگام مردی زشتخو بنام «حصین بن نمیر» که بر روی اسب خویش در کنار دروازه بود به سوی وی رفت و او را از رفتن به داخل شهر بازداشت، حصین در [صفحه ۶۲] تاریکی شب در پناه نور مشعل یکی از سربازان ابن‌زیاد، به بازجوئی از وی پرداخت.قیس که از سئوالات و سخنان وی فهمید در شهر حوادثی به وقوع پیوسته است به سرعت نامه‌ی پیشوای خویش حسین ابن‌علی را از زیر جامه‌ی خود بیرون آورد و آن را پاره کرد.این عمل قیس بر سوء ظن «حصین» افزود. پس از نگهبانان خواست از هر طرف او را محاصره کرده وی را زندانی سازند تا روز بعد با او به نزد ابن‌زیاد بروند.روز بعد در دار الحکومه ابن‌زیاد «قیس بن مسهر» همچون

مردان زبون به التماس ولابه نپرداخت.وی در پاسخ ابن‌زیاد که نامش را پرسید جواب داد:- من یک تن از شیعیان امیرالمومنین علی ابن‌ابیطالب (ع) و پسر او حسینم!ابن‌زیاد فریاد زد:- نامه‌ای را که با خود داشتی چرا پاره کردی؟قیس پاسخ داد:- برای آن که تو ندانی در آن چه نوشته شده بود.ابن‌زیاد که هرگز انتظار نداشت مردی این چنین با [صفحه ۶۳] وی سخن گوید پای خویش را بر زمین کوفت و گفت:- نامه از چه کسی و به سوی که بود؟- نامه از حسین (ع)بود. برای جماعتی از اهل کوفه که من نام ایشان را ندانم.ابن‌زیاد با شنیدن این سخن گفت:«سوگند به خدا جانت را خواهم گرفت مگر آن که بر منبر روی و بر حسین و پدر او علی و برادرش حسن لعنت فرستی و گرنه دستور می‌دهم بدنت را قطعه قطعه کنند!»قیس قبول کرد. ابن‌زیاد فرصت را برای یک مانور تبلیغاتی دیگر مغتنم شمرده بود. وی می‌خواست که به همه‌ی مردم ثابت کند که حتی نزدیکترین یاران حسین (ع) به او خیانت کرده‌اند و بر او لعنت می‌فرستند، و به همین جهت به سربازان دستور داد که تا می‌توانند مردم را به سوی مسجد روانه سازند.زمانی که مسجد کوفه از جمعیت مملو گشت، قیس به روی منبر رفت، وی ابتدا بر خدا و رسول او درود فرستاد و سپس بر علی و حسن و حسین (ع) ثنا گفت. سپس با شهامتی فراوان عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و سرکشان بنی امیه را از نخستین تا واپسین نفرین فرستاد. [صفحه ۶۴] و آنگاه بانگ برآورد: «ای مردم کوفه! من از جانب حسین (ع)به سوی شما آمدم. از ابن‌زیاد پلید دست شوئید و فرمان امام خود را اجابت کنید!»ابن‌زیاد با شنیدن این سخنان دستور داد که صدای قیس را در گلو خفه سازند، و وی را بر بالای قصر دار الحکومه برند و از بلندی به پائینش اندازند، قیس را از بالای قصر به پائین انداختند و او با استخوانهای خرد شده از درد فریاد می‌کشید ولی همچنان از مولای خویش حسین (ع) سخن می‌گفت تا جان داد و به روایتی سر از تنش جدا ساختند.آریمسلم و هانی و قیس شهیدان نخستین بودند... [صفحه ۶۵]

قیام برای رهایی مردم

سخنرانی امام در «منا» نشان‌دهنده‌ی آرمانهای نبرد کبیر کربلاست. در این سخنرانی حسین ابن‌علی (ع) به زور گوئی، خود کامگی، گنج پرستی، چپاولگری، وحشتگستری و مردم کشی بنی‌امیه اشاره می‌کند و معاویه را «طاغیه» می‌خواند.» طاغیه» و یا «طاغوت» در مفهوم وسیع خود آن عامل تاریکزای دیکتاتور منش است که جامعه را به سوی تیرگی و فساد و استبداد پیش می‌راند.اما در این نطق تاریخی خود پس از آن که به قسمتی از گردنکشی‌ها و زیر پا گذاردن تعهدات بنی امیه اشاره می‌کند خاطر نشان می‌سازد که:«به چشم خود می‌بینید که تعهداتی که در برابر خدا شده (یعنی قرار دادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می‌سازد، همچنین پیمانی که معاویه با امام مجتبی و در حقیقت تعهداتی در برابر خداست) [صفحه ۶۶] همگی گسسته و زیر پا نهاده شده است... تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت پیامبر تعهد شده، همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینی علی که در غدیر خم در برابر پیامبر انجام گرفته) مورد بی‌اعتنائی است. نابینایان، لالها، و زمین گیران ناتوان در تمام شهرها بی سرپرست مانده‌اند و بر آنها ترحم نمی‌شود...».وصیت نامه‌ی معروف امام به محمد بن حنفیه نیز نشان‌دهنده‌ی قسمتی دیگر از آرمانهای نهضت است.امام در بخشی از این وصیت نامه نوشت:انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی اللّه علیه و آله، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرهٔ جدی و علی بن‌ابیطالب.یعنی من بوالهوسانه قیام نکرده‌ام و نه تبهکارانه یا ستمگرانه، بلکه فقط به این خاطر کمر به نهضت بربسته‌ام که کار امت جدم (ص) را به صلاح آرم و اصلاح گردانم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به شیوه‌ی جدم و پدرم علی ابن‌ابیطالب عمل نمایم. [صفحه ۶۷]

چه کسی بهتر از ابن سعد

کاروان حسین (ع)به منزلگاه «زباله» رسید در آن جا مسافران، وی را از شهادت تاثرانگیز مسلم و هانی و قیس خبر دادند. حسین یاران خویش را به دور خود جمع کرد و با اندوه فراوان گفت ای یاران، خبرهائی بسیار اندوهبار به ما می‌رسد، فرستادگان ما را در کوفه کشته‌اند و مردم عراق با ما از در نیرنگ درآمدند، اکنون روزهای سختی در انتظار ماست، پس هر که خواهد از ما جدا شود و به سوی سرنوشت دیگری برود آزاد است.چند تنی از زبونان، آنان که برای رسیدن به مقام و یا شهرتی به دنبال کاروان حسین آمده بودند احساس کردند که همراهی این کاروان که به سوی جنگی خونین پیش می‌رفت در صلاح آنها نیست.پس بر مرکب‌های خویش سوار شدند و به راهی دیگر رفتند. [صفحه ۶۸] کاروان حسین (ع) دوباره به راه افتاد، رفت و رفت تا با «حر» و سپاهیانش برخورد کرد.حر فرمانده‌ی سپاه نمی‌گذاشت که حضرت به کوفه وارد شود و نه اجازه می‌داد که کاروان به سوی مدینه باز گردد. حسین بن علی (ع)با حر سخنها گفت و به وی خاطر نشان ساخت که مهمان ناخوانده نیست بلکه کوفیان برای وی نامه‌های بسیار نوشته‌اند و او را دعوت کرده‌اند. حر در جواب گفت: من از آن کسان که نامه نوشته‌اند نیستم، من فقط مامورم تا هر کجا که با تو برخورد کردم با تو باشم تا به کوفه نزد ابن‌زیاد برویم.در این لحظات، حر که مردی جوانمرد و آزاده بود در یک دو راهی خطرناک قرار گرفته بود وی از این که راه بر فرزند زهرا بسته و با وی به خشونت رفتار کرده بود سخت احساس شرم می‌کرد، از این روی به حسین (ع) گفت: «بهتر است راهی غیر از کوفه و مدینه پیش گیری تا من به ابن‌زیاد خبر دهم، شاید مرا از این ماموریت معذور دارد» حسین (ع) قبول کرد و هر دو کاروان آهسته آهسته به طرف قادسیه پیش می‌رفتند. چند روز بعد نامه‌ای از جانب ابن‌زیاد برای حر رسید، در این نامه ابن‌زیاد به وی فرمان [صفحه ۶۹] داده بود که کاروان حسین را در بیابانی بی‌آب و علف و سوزان فرود آورد. و او را رها نکند تا فرمانهای جدید صادر شود، این فرمان حر را سخت پریشان ساخت. وی می‌دانست که اجرای چنین ظلمی بر فرزند رسول خدا کیفری سخت سهمگین دارد.دو کاروان دوباره به راه افتادند، اما وجدان آگاه و بیدار حر همچنان او را می‌آزرد. در سرزمین «کربلا» کاروان حسین (ع) فرود آمد و در همین حال رنجهای درونی حر به اوج شدت خود رسید، پس تصمیم خود را گرفت و نامه‌ای به این مضمون برای ابن‌زیاد فرستاد: «اینک حسین بن علی و یارانش را از راه و بیراهه به کربلا- آوردم اگر تو با او اراده‌ی جنگ داری مرا اراده‌ی مبارزه با او نیست!».ابن‌زیاد در بارگاه خویش بود که نامه‌ی حر به او رسید. لحن قاطعانه‌ی نشان می‌داد که حر تصمیم خود را گرفته است و حاضر به مبارزه با حسین (ع) نیست، پس او باید در اندیشه‌ی مزدوری بی‌اراده باشد که وظیفه‌ی ننگین قتل حسین (ع) را بپذیرد. در این میان چه کسی بهتر از عمر بن سعد بود، مردی که پیوسته در آتش عشق حکومت ری می‌سوخت! [صفحه ۷۰] ابن‌سعد نمونه‌ی یک انسانی بی هدف و شیفته‌ی مقام و ریاست بود. خواسته‌ها و خواهش‌های دل مرد هوسناکی چون او پایانی نداشت. وی به حقانیت حسین (ع) و خاندان بنی هاشم نیک آگاه بود اما نمی‌توانست از خانواده و مقام خویش دست شوید.«در یکی از برخوردها، حسین (ع) ابن‌سعد را دعوت نمود که به یاری وی برخیزد و از ابن‌زیاد دست بیعت برگیرد. ابن‌سعد در جواب گفت می‌ترسم خانه‌ام از بیخ و بن ویران شود. حسین فرمود من خانه‌ای بهتر از آن را بهر تو بنیان می‌کنم. ابن‌سعد گفت می‌ترسم که مال و ملک من از چنگم به در رود، حسین (ع) فرمود من بهتر از آن را به تو عطا می‌کنم. ابن‌سعد گفت مرا در کوفه اهل و عیال است که برایشان از سوی ابن‌زیاد هراسانم». [۱۴] .این استدلالات همه نشاندهنده‌ی روحیه‌ی یک انسان فرصت طلب است که به هیچ چیز جز خانواده‌ی خویش و اموال خویشتن نمی‌اندیشد و در مقابل سرنوشت هزاران [صفحه ۷۱] هزار محروم و بینوا بی تفاوت است، با این که خداوند فرموده است:«قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الکیم من اللّه و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی اللّه بامره و اللّه لا- یهدی القوم الفاسقین»؛ بگو اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرنتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و مسکنهائی که به آن دلخوشید نزد شما از خدا و پیغمبر و جهاد در راه وی محبوبتر است انتظار برید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت

نمی‌کند». [۱۵] .البته آسایش خانواده و رفاه آنان در نظر ابن‌سعد امر مهمی بود اما آن چیز که بیش از همه او را وادار ساخته بود که به صف دشمنان حقیقت بپیوندد، جاه طلبی بی حد و حصر وی و علاقه‌ی او برای به دست آوردن حکومت ری بود. [صفحه ۷۲] با وجود همه‌ی اینها هنگامی که ابن‌زیاد فرماندهی سپاه کوفه را به وی پیشنهاد کرد یک شب مهلت خواست و حتی پس از پذیرفتن پیشنهاد در صحرای کربلا چندین بار با امام حسین (ع) ملاقات کرد.امام حسین سعی فراوان داشت که «ابن‌سعد» و سپاهیان کوفه را از آن جنایت هولناک بازدارد.از طرف دیگر «خولی ابن یزید» که بشدت مایل بود فرماندهی سپاه کوفه به او واگذار شود محرمانه به ابن‌زیاد گزارش داد که ابن‌سعد با حسین مشغول گفتگوی صلح و سازش است و اگر در این امر غفلت کنی شمشیرهای لشکر عظیمی که زیر فرماندهی خود دارد بر تو کشیده می‌شود و آن وقت چاره نتوانی کرد.ابن‌زیاد از این گزارش سخت مضطرب شد. پس نامه‌ی تندی به این مضمون به ابن‌سعد نوشت:«شنیده‌ام هر شب با حسین جلسه تشکیل می‌دهی و طرح دوستی و مودت می‌ریزی و این جلسات تو تا پاسی از نیمه شب ادامه دارد بمجرد دریافت این نامه به حسین بگو بی درنگ به حکم و دستور من درآید. اگر اطاعت کرد چه بهتر و گرنه آب را بر او و خاندان او ببند تا مجبور به [صفحه ۷۳] تسلیم و اطاعت شود و این امر را هم تو بدان که من آب را بر یهود و نصاری حلال می‌دانم و بر حسین و خاندان او حرام!»ابن‌سعد پس از دریافت این دستور بی درنگ پانصد سوار جنگجو در اختیار «عمرو بن‌حجاج» گذاشت و او را مامور کرد که آب را بر حسین و لشکریانش ببندد. سپس نامه‌ی مجددی به عبید الله بن زیاد نوشت و از او خواست که اجازه دهد حسین یا به مدینه برگردد و یا به نقطه‌ی دیگری رود.چند روز بعد شمر با نیروی تازه نفس خود به سرزمین کربلا رسید. وی همراه خود نامه‌ای نیز داشت که مضمون آن چنین بود:«ابن‌سعد! من تو را نفرستادم که در کار حسین سهل‌انگاری کنی و آرزوی سلامت او را در اندیشه‌ی خود بپرورانی و شفاعت او را نزد من کنی: اگر او به حکم من تن در دهد و دستش را در دست من گذارد او را بی درنگ نزد من روانه کن! و اگر سرپیچید و اطاعت نکرد بر او و یارانش حمله کن! خودش و اصحابش را به قتل برسان و اسب بر سینه و پشت آنها بتاز! جسدشان را قطعه قطعه کن، و کار را به پایان برسان! اگر این دستور را نمی‌توانی انجام دهی [صفحه ۷۴] فرماندهی سپاهیان را به شمر تسلیم کن که او را مامور این کار کردم! عبید الله بن‌زیاد!حال که رقیبی خطرناک چون شمر به کربلا رسیده بود هر لحظه امکان داشت ابن‌زیاد با فرمان دیگری او را فرماندهی سپاه تعیین کند، ابن‌سعد تصمیم گرفت که دست خودش را به خون حسین و یاران او بیالاید و به این ترتیب هم مقام خویش را حفظ کند و هم فرماندار کوفه را از خود راضی سازد. آری ابن‌سعد حالا کاملا مصمم شده بود و در اندیشه‌ی او شور و عشق حکومت ری موج می‌زد. [صفحه ۷۵]

خود فریبی ناپاکان

از شگفتیهای روح انسان این است که اگر خویش را در گردابی از فساد و پلیدی غوطه‌ور بیند باز دست از خود فریبی بر نمی‌دارد و همچنان خویش را پاک و طیب می‌بیند و پلیدیهای خود را به نحوی توجیه می‌کند.در شب پنجشنبه نهم محرم، حسین (ع) در سرا پرده‌ی خویش جای داشت و اصحاب نیز در خیمه‌ها به دور هم حلقه زده و از پیکاری که انتظار آنان را می‌کشید سخن می‌گفتند، بعضی با صدای بلند قرآن می‌خواندند.در این هنگام مردی زشتخوی و تیره درون بنام عبدالله بن سمیر از لشکر دشمن جدا شده و به خیمه‌های حسین و یارانش نزدیک شد. وی انتظار داشت که یاران حسین از تشنگی و گرسنگی‌های خویش سخن گویند و عده‌ای نیز در اندیشه‌ی فرار از میدان نبرد باشند. اما صدای تلاوت قرآن از خیمه‌ها و سرودهای عالی سلحشوری [صفحه ۷۶] و قهرمانی، وی را سخت دچار شگفتی نمود. از یکی از چادرها این آیه شنیده می‌شد.«و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفهسم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین - ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب...، آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت دادیم به سود آنهاست، ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان

خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها می‌باشد، ممکن نبود که خداوند مومنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد، مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد...» [۱۶] .چون عبدالله بن سمیر این آیه را شنید بانگ زد:سوگند به خداوند کعبه مائیم طیبون که راهمان از شما جداست!«بریربن خضیر» صحابی وفادار حسین آنچنان خشمگین شد که سر از خیمه بیرون آورد و چون شیری غران فریاد کشید: [صفحه ۷۷] چه می گوئی سفله‌ی مزدور! ای کسی که به لشکر خونخواران پیوسته‌ای! آیا تو آن کسی هستی که خداوند تو را در شمار پاکان در آورده؟!عبد الله گفت:- اگر من از پاکان نباشم پس چه کسی است؟در این هنگام مشاجره‌ی آنها سخت بالا گرفت.شمر ذی الجوشن که بدون تردید خبیث ترین افراد از لشگر عمر سعد بود در آن نزدیکی بود و به سخنان آنان گوش می‌داد. وی فریاد کشید:خداوند پاک را از پلید جدا نموده است. ما از پاکانیم و شما از پلیدان!«بریر» بی‌اختیار دست بر قبضه‌ی شمشیر برد و از چادر بیرون رفت و فریاد زد:- ای دشمن خدا! گمان می کنی که تو از پاکانی و حسین بن علی (ع) و برادران او از پلیدان! سوگند به خدای که تو را جز با دیوانگان مانند نتوان ساخت! باش تا به کیفر گفتار باطل، جاویدان در دوزخی باقی بمانی!او در پاسخ گفت:- ای مردا! امشب آنچه در دل داری بگوی که فردا با [صفحه ۷۸] شمشیر ما کشته خواهی شد!بریر گفت: ای دشمن خدا! مرا از مرگ بیم می‌دهی! خداوند قاهر می‌داند که من از این که در راه حسین و اهداف او و نجات مردمی که در زیر ظلم و ستم بیشرمان به سر می‌برند کشته شوم افتخار می کنم، ولی سوگند به خدا که شما از شفاعت مصطفی (ص) بهره نخواهید برد و جز در آتش دوزخ جای نخواهید داشت! [صفحه ۷۹]

عاشورا

سپیده دم روز دهم محرم سال ۶۱ هجری با سپیدی آغاز نشد. در افق دریاچه‌ای از خون دیده می‌شد، دو لشکر در مقابل هم موضع گرفتند، سپاه «حق» و سپاه «باطل» در برابر هم ایستادند. در سپاه حسین (ع) فرماندهی جناح چپ با حبیب بن مظاهر و فرماندهی جناح راست با زهیر بن قین بود، در این لشکر که قهرمانانی به عظمت کوه ایستاده بودند، دلاوری چون ابوالفضل العباس پرچم را به دست گرفته بود. اما وی در همان حال که چون کوهی استوار، درفش آزادی را در دست داشت به جانهای بی‌تاب و نگاههای ملتمسانه و لبهای خشکیده‌ی کودکانی می‌اندیشید که از شدت تشنگی فریاد «العطش» بر می‌آوردند.در سپاه ابن‌سعد فرماندهی جناح چپ با «شمر» بود و فرماندهی جناح راست را «عمرو بن حجاج زبیدی» بعهده داشت. [صفحه ۸۰] حسین (ع) بر اسب خویش سوار گشت و جلو لشگر آمد و برای آن که دشمنان را به جنایتی که در شرف وقوع بود آگاه سازد شروع به سخنرانی نمود، وی ابتدا از نسب خویش سخن گفت و سپس فرمود: «ای مردم کوفه! مگر شما نبودید که با نامه‌های خویش مرا به سوی خود دعوت کردید» و در این میان عده‌ای از آنان را به نام صدا کرد و از نامه‌هایشان سخن گفت و حیرت انگیز آن که آنها نامه‌های خویش را منکر شدند!در این موقع عده‌ای از اراذل و اوباش برای آن که سخن حسین (ع) به همه‌ی لشکر نرسد سر و صدای زیاد به راه انداختند. حسین بن علی فریاد کشید:«وای بر شما! شما را چه می‌شود که به سخنان من گوش فرا نمی‌دهید حال آن که من شما را به راه راست ارشاد و دعوت می کنم، آن کس که اطاعت من کند راه رشد و سعادت خویش را باز یافته است، و آن کس که بر عصیان خویش باقی ماند، به سوی هلاکت و تیره روزی پیش رود!می‌بینم که همه‌ی شما بر من شوریده‌اید و به فرمان من گوش نمی‌دارید زیرا که شکم‌های شما از اموال مردم مملو گشته و دلهایتان در ظلمتی عظیم فرو رفته است!» [صفحه ۸۱] سپاه کوفه با شنیدن این سخنان به ملامت یکدیگر پرداختند و سرانجام ساکت شدند. حسین بن علی (ع) پس از لحظاتی مکث، فرمود: «نابودی و مرگ و ذلت بر شما باد! اکنون سرگشته و حیرت‌زده به سوی ما آمده‌اید و ما با شمشیر با شما روبرو خواهیم گشت، وه که چه آتش سوزانی از فتنه و آشوب برافروخته‌اید، شما نمی‌دانید که دشمن ما و دشمنان شما چگونه این لهیب سوزان آتش را بین ما و شما افروخته و هر لحظه بر این آتش فتنه دامن زدند! پس شما به دور هم گرد آمدید و عدل و داد را پشت پای زدید و برای نابودی

ما همداستان شدید، و با این همه بر مرکب آمال و آرزوهای خویش سوار نشدید جز آن که به سوی حرام روی آوردید و آسایش خویش را بر دنیا بر آسایش خلق ترجیح دادید در حالی که از ما عملی ناستوده و رایی به خطا ندیده بودید!«پس چگونه در انتظار عذاب و عقابی هولناک نباشید در حالی که لشگرها برای نابود کردن ما تهیه کردید!»«در حالی که شمشیرها در نیام بود شما بر دور هم گرد آمدید، آتشی از ظلم و فساد افروختید و خویش را چون پروانگان در این آتش افکندید. وه! چه زشتخوی مردمی [صفحه ۸۲] هستید شما که از رهبران گمراه و سرکشان امت هستید، پلیدترین گروهها را تشکیل داده کتاب خدا را منکر گشته‌اید، و به پیروی از شیطان پرداخته‌اید. شما بزهکاری را در پیش گرفته‌اید، قصد تحریف قرآن را دارید و شریعت مصطفی (ص) را به هیچ شمرده‌اید شما کشنده‌ی فرزندان انبیاء و قاتل عترت اوصیا می‌باشید! شما اولاد زنا را فرزند می‌شمارید و پیروان دین را می‌آزارید، و استهزا کنندگان چشم عنایت به شما دارند و قرآن را در شمار سحر می‌انگارند!»هان، ای مردم! شما ابوسفیان و پیروان گمراه او را معتمد و قابل اطمینان می‌شمارید و از یاری ما دست باز می‌دارید! سوگند به خدای که پستی و ذلت در نظر شما صفتی ستوده می‌نماید و در رگهای شما خون پستی و مذلت وجود دارد و دلهای شما در این خصلت استوار ایستاده از پاکان دور کرده و به غاصبان حق و حقیقت پیوسته‌اید لعنت خدای بر آنان که پیمان خدا را شکستند و ایمان خویش را نقض کردند!»خداوند نگران ایشان است و بر پلیدیشان مجازاتشان خواهد کرد! [صفحه ۸۳] «سوگند به خدای که آن ناپاک‌زاده فرزند ناپاک زاده خواستار آن گشته است که ما لباس ذلت پوشیم و گر نه در میدان مبارزت و پیکار بکوشیم ولی ما هرگز تن به ذلت نخواهیم داد، زیرا که خداوند به ذلت رضا ندهد و رسول نفرماید، پدران نیک اختر و مادران پاکیزه سیرت و رهبران پر شور و بزرگان با غیرت ما بندگی مردمان پست را نپذیرند و شهادت افتخار آمیز را بر چنان تسلیمی مقدم شمارند، اکنون حجت را بر شما تمام کردم، و با خویشاوندان خود با شما رزمی دلیرانه خواهم کرد. سوگند به خدای که شما بعد از من مدت فراوان زیست نکنید، و افزون از زمانی که پیاده بر مرگ خویش سوار شود نپائید. روزگار آسیای مرگ بر سر شما برگرداند، و شما را پریشان و پایمال فنا سازد، و پدر من از جد من مرا بدین روز آگهی داد!»اکنون امور خود را در هم آورید و با یاران خویش در اندیشه شوید تا امر بر شما پوشیده نماند! همانا من خویش را به قضای الهی سپردم که هیچ آفریده‌ای بیرون از قدرت او نتواند بود، و اوست که بر طریق عدالت استوار است!»ای پروردگار من! آب باران را از این جماعت قطع کن و ایشان را در قحطی و بی‌چیزی فرو بر! آنچنان که [صفحه ۸۴] مصریان را در زمان یوسف در قحطی فرو بردی و پلیدان را بر ایشان سلطنت ده، تا این جماعت گمراه را با جام زهرآگین ظلم و شقاوت پذیرائی کنند!»ای پروردگار من! احدی از این گروه را به جای مگذار الا آن که هر کس سزای جنایت خویش را ببیند، و در برابر ضربتی به ضربتی دیگر مجازات شود! این رحمتی است برای من و از برای دوستان من و اهل بیت من و شیعیان من، چه این جماعت ما را بفریفتند و دست بیعت دادند آنگاه تکذیب کردند و به پلیدی گرائیدند! ای پروردگارا! من توسل و توکل به تو می‌جویم و به سوی تو بازگشت می‌نمایم».شجاع توبه کاردر این میان فقط یک تن بود که فریادهای حسین (ع) در عمق جانش نفوذ کرده و او را به تصمیمی مردانه وادار می‌ساخت. «حر» رو به فرمانده‌ی سپاه کرد و به وی گفت: «ای عمر! آیا تو قصد داری راستی با حسین (ع) به جنگ بپردازی»، عمر جواب داد آری زیرا که امیر، ابن‌زیاد، چنین [صفحه ۸۵] خواسته است. این سخن عمر بن سعد، حر را پریشان‌تر ساخت، پس با پیکری لرزان که گوئی از شدت شرم و اندوه خمیده گشته بود از لشکر عمر سعد دور شد و به سوی حسین رفت و از او خواست که جسارتش را بر وی ببخشاید و او را در سلک یاران خویش جای دهد.حسین (ع)، آن آزاده‌ی سخاوتمند و کریم، او را بخشید حر خوشحال از پاک شدن گناهان به سوی سپاه ابن‌سعد بازگشت و اکنون این حر بود که از حقیقت سخن می‌گفت:«ای مردم کوفه! مادر به عزای شما بنشیند، و بر شما بگرید! این مرد صالح را دعوت کردید و به سوی خویش طلبیدید، هنگامی که اجابت کرد و به سرزمین شما آمد دست از او برداشتید و به دست دشمنش دادید حال آن که گفته بودید که در راه او جهاد خواهید کرد و از بذل جان دریغ نخواهید ورزید! پس این گونه پیمان شکنی کردید تا او را به قتل برسانید

و آب فرات را که یهود و نصاری می‌خورنـد به روی او و زنان و فرزنـدانش بستیـد و اینک اینان فرزنـدان پیغمبرنـد که از عطش از پای در آمده‌انـد! چه بـد مردمی که شـما بودیـد پس از پیغمبر در حق فرزندان او! خداوند [صـفحه ۸۶] سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشنه باشند! [۱۷] .اما سخنان حر نیز بر آن دیو سیرتان ناپاکدل موثر نیفتاد. [صفحه ۸۷]

آغاز نبرد

عمر سعد اولین کسی بود که اسب خویش را جلو راند و به میان دو سپاه آمد. تیری در کمان قرار داد و آن را با همه‌ی نیروی خود کشید و به سوی اردوی حسین ابن‌علی (ع) پرتاب کرد. تیر در جلوی لشگر امام فرود آمد. ابن‌سعد آنگاه با صدای بلند فریاد زد:- ای مردم کوفه گواه باشید که من خود نخستین کسی بودم که در راه امیرالمومنین یزیـد! به سوی حسین تیر رهـا کردم!هنوز این حرف کاملا از دهان کثیف او خارج نگشته بود که همه‌ی کمانـداران سپاه کوفه تیر باران اردوی حسین (ع) را آغاز کردند.پیکار خونین کربلا آغاز شـد. یاران مبارز و با ایمان حسین همچون شیران شـرزه، قهرمانانه به آوردگاه می‌شـتافتند. دلیریها می‌کردنـد، و شکوهمنـدانه مرگ را در [صـفحه ۸۸] آغوش می‌گرفتنـد.اولین شـهید روز عـاشورا از سـپاه حسـین «عبـد الله بن عمیر» بود، مردی قهرمان که بنا به فرمایش علی ابن‌ابیطالب چون کوهی راسخ و استوار بود که از طوفان حوادث نمی‌هراسـید. [۱۸] .پس از او یاران حسین یکی پس از دیگری به میدان آمدند و دلاوریها کردند.«بریر» در هنگام شمشیر زدن فریاد می‌کشید:من بریر هستم،شیری که شیران از غرشم می‌هراسـند،شما را از دم شمشیر می‌گذرانم،آری کار نیک «بریر» همین است.«هلال بن نافع» که از تازه عروس خود کـام نگرفته بـود آرزو می‌کرد که کـام از مرگ بگیرد، وی چون رعـد بر سر دشـمنان فریـاد می‌زد:«کیش من کیش علی و حسـین است، [صفحه ۸۹] آرزو دارم که امروز کشـته شوم!»حسین (ع) شهامت این جانبازان را نظاره می‌کرد و پس از شهادت هر قهرمانی خود را بر بالین او می‌رسانید.«حر بن یزید ریاحی» که حشـمت و مقام و ثروت را پشت سر گذاشـته و از صف دشـمنان مردم خارج شـده و به آزاد مردان پیوسته بود چون تیری که از چله‌ی کمان خارج شـده باشـد بر سپاهی که خود فرماندهی قسـمتی از آن را به عهـده داشت یورش برد. عـده‌ای بسیار از آن مردم بی‌آزرم را به خـاک و خون کشـید و خود نیز سـرانجام از زخمهـا و جراحتهـای شمشیر و نیزه و تیرها بر روی زمین در غلتید.حسین (ع) به سرعت خود را به بالین او رسانید و سر او را به دامن گرفت. حر همچنان شرمگیـن بـود و نمی‌تـوانست بـه چهره‌ی مولاـی خـویش بنگرد و در همـان حـال پرسـید:- آیـا از مـن راضـی شـدی؟ آیـا مرا بخشیدی؟...حسین جواب داد:- من راضی شدم. خدا هم راضی شد. ای حر! تو در دو جهان آزاده‌ای همچنان که مادر تو را آزاده نام نهاد.حر با شنیدن این سخن نفسی به راحت کشید و به [صفحه ۹۰] چشمان مولای خویش چشم دوخت. چند لحظه بعد قهرمان بزرگ جان داد.آنگاه نوبت به میدان داری مردان دیگری رسید.«زهیر بن قین» به میدان می‌آیدهنگامی که کاروان حسین از مکه به سوی عراق می‌آمـد مردی از جان گذشـته و قهرمان، به این کاروان پیوست که داسـتان نبردش در روز عاشورا حیرت انگیز است.در شب عـاشورا در آن هنگـام که اصـحاب شایسـته و باوفـای امـام حسـین (ع) پیرامون او حلقه زده بودنـد امام فرمود:- ما برای در هم کوبیـدن حکومت نابکاران و پاره کردن نقاب ریای پلیـدان آمـدیم. اما شـما نیک می‌دانید آنان که با ما پیمان وفاداری بسته بودند پیمان خویش را شکسـتند و ما را تنها گذاردنـد و اکنون نیز قصـد دارنـد دست خویش را به جنایتی هولناک بیالاینـد. تلاشـهای من برای آن که آنان را از این جنایت باز دارم به جائی نرسـید و آنها همچنان در تصـمیم خویش باقی مانده‌اند. این جماعت را [صفحه ۹۱] با شما کاری نیست. مرا می‌جویند. من شما را از گرو پیمان خویش آزاد کردم و به شما افراد خاندانم نیز اجازه دادم که مرا تنها بگذارید و به هر جانب که دلخواه شماست سفر کنید!عباس (ع) با لحنی تاثر انگیز گفت:- یعنی این که ما برویم که پس از تو زنده بمـانیم. خداونـد چنـان روزی را برای ما نیاورد! و سـپس یکباره همه فریاد کشیدند:- ما هرگز تو را تنها نخواهیم گـذاشت...در این هنگام «زهیر بن قین» با لحنی مصـمم گفت:- به خدا قسم دوست می‌دارم که هزار بار کشـته و سـپس زنده شوم و همچنان باز کشته

گردم تا به جای آن خداوند تو را و جوانان خاندان تو را زنده بدارد!وی روز عاشورا نه تنها بر سوگند وفاداری و از جان گذشتگی دشمن خواست که از همکاری با ارتش یزید خود داری کنند و به سپاه حسین (ع) بپیوندند. وی هنگامی که در مقابل سپاه دشمن قرار گرفت همچون ببری خشمگین بر دشمنان نهیب زد: [صفحه ۹۲] «خداوند ما و شما را بوسیله‌ی بازماندگان پیامبرش محمد (ص) می‌آزماید تا ببیند ما و شما چه رفتاری با آنان می‌کنیم. ما شما را دعوت می‌کنیم که ایشان را یاری نمائید و دست از یزید خود کامه و عبید الله بن زیاد بردارید! زیرا شما از این دو نفر در طول زمامداری شان جز بدی نخواهید دید. اینان به چشم شما میل می‌کشند، دست و پایتان را می برند، شکنجه تان می‌کنند، شما را بر تنه‌ی نخل به دار می‌زنند، مردان پاک و قرآن دانانی نظیر حجر بن عدی و دوستانش و هانی بن عروه و امثالش را می‌کشند.»یکی از افراد سپاه یزید سخن زهیر بن قین را قطع کرد و گفت:- خاموش باش مردا! ما از شما دست بر نخواهیم داشت تا رهبرت را با همراهانش بکشیم!زهیر بدون توجه به بی‌شرمی آن مرد به سخنان خود چنین ادامه داد: «بندگان خدا! فرزند فاطمه بیش از یزید در خور دوستی و مددکاری است، اگر ایشان را یاری نمی‌کنید از خدا بترسید و دست به خونشان نیالائید و این بزرگمرد را با یزید واگذارید! به جان خودم یزید از فرمانبردای شما بدون این که حسین (ع) را بکشید راضی [صفحه ۹۳] است!»شمر در این موقع احساس کرد که هر لحظه ممکن است افراد سپاه تحت تاثیر سخنان او قرار گیرند، پس برای جلوگیری از ضعیف شدن روحیه‌ی افراد و سپاه یزید تیری به سوی زهیر پرتاب کرد و گفت:- تو ما را با پر حرفی خود به تنگ آوردی!زهیر در جواب فریاد کشید:- روی سخنم با تو نبود، تو حیوانی بیش نیستی! به خدا فکر نمی‌کنم بتوانی حتی دو آیه از قرآن را درست بخوانی، تو باید خود را برای ننگ و رسوائی و عذاب دردناک آماده کنی!شمر تهدید کرد: تو و رهبرت باید آماده‌ی مرگ شوید!زهیر گفت:«مرا از مرگ می‌ترسانی! کشته شدن در کنار حسین برایم دوست داشتنی‌تر است از جاودانه زیستن با شما!»و سپس رو به سپاه کرد به بانگ رسا آنان را به عدم اطاعت از فرمانده‌ی شیطان صفت فرا خواند:«بندگان خدا! این سبکسر بیدادگر و امثالش شما را از دینتان منحرف می‌کند به خدا قسم شفاعت محمد (ص) [صفحه ۹۴] نصیب جماعتی که خون باز ماندگان و دودمانش را بریزند و مدافعان آنان و نوامیسشان را بکشند نخواهد شد!»شمر فرمان داد که قهرمان بزرگ را تیر باران کنند. زهیر به دنبال حر چون شیری ژیان به قلب لشگر حمله برد و تا می‌توانست از آن دیو صفتان به خاک افکند اما دیری نپائید که از شدت جراحات و ضربه‌های شمشیر از اسب به پائین افتاد و سرانجام:مردی که در نیمه راه به کاروان آزادگان پیوسته بود جان سپرد و به آروزی خویش رسید. [صفحه ۹۵]

اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید

پس از نماز ظهر، که در واقع شکوهمندانه ترین نمازهای تاریخ اسلام بود، مردان دیگری رو به سوی میدان نهادند و پس از دلاوریهای بسیار کشته شدند. آنگاه نوبت فداکاری به افراد خاندان حسین رسید.ابتدا محبوبترین جوان بنی هاشم، علی اکبر، به نزد پدر آمدر و اجازت میدان گرفت، وی در میدان آن چنان شجاعتی از خود نشان داد که همه‌ی لشکریان سخت دچار شگفتی شدند.دشمنان بی‌آزرم بر آن جوان پاک سیرت ضربه‌های فراوان زدند و با شمشیر و نیزه بر او هجوم بردند.هنگامی که از زخم و جراحات فراوان تاب و توان پیکار نداشت از اسب بر زمین افتاد و از دور با صدای رسا با [صفحه ۹۶] پدر وداع کرد.پس از او مردان دیگری از خاندان حسین به میدان آمدند و بعد از آن که به دشمن ضرب شست هائی جانانه نشان دادند، به خاک و خون در غلتیدند و آن گاه روح پاکشان به ارواح شهدای قهرمان اسلام پیوست.شهادت عباس، برادر شجاع حسین، از همه جانگدازتر بود. وی در یک نبرد نا برابر با انبوهی از دشمن، ابتدا دو دست خویش را از دست داد و سپس بر روی زمین در غلتید. همه‌ی کوشش عباس بر آن بود که به کودکان و زنان تشنه آب برساند زیرا که تشنگی آنان را سخت بی‌تاب کرده بود. اما دشمنان خونخوار چنین فرصتی به وی ندادند.و سرانجام نبرد آخرین مرد یعنی حسین (ع) آغاز گشت.وی زمانی به میدان جنگ آمد که هفتاد و دو تن از

یاران جانباز خویش را از دست داده بود.او، آن یکه تاز میدان شجاعت، ابتدا نگاهی به سپاهیان ابن‌سعد که اکنون چون گرگانی خونخوار گشته بودند افکند و سپس فریاد برکشید: [صفحه ۹۷] «پیامبر خدا و مومنان و پاکدامنان و روحهای بزرگ، همگی از بندگی و اطاعت از فرومایگان بیزارند! مگر نمی‌بینید که دیگر به حق و درستی عمل نمی‌شود و از باطل رو گردانده نمی‌شود، اما من مرگ را سعادت و همزیستی با ستمکاران را ننگ می‌دانم!»و آنگاه حسین با شمشیر آخته به گرگان خونخوار حمله کرد. ابن‌سعد که از قدرت بازوی حسین ابن‌علی (ع) متوحش بود به یک دسته از سواران خود دستور داد که از پشت سر به خیمه‌های او حمله کنند و آنها را آتش بزنند تا بدین وسیله فکر حسین را پریشان سازند و او را در جنگ شکست دهند.حسین با دیدن آن هجوم ناجونمردانه فریاد زد: «ای پیروان ابی‌سفیان! اگر شما به خدا عقیده و ایمانی ندارید و از مجازات رستاخیز بیم نمی‌کنید لا اقل در دنیای خودتان از احرار و آزاد مردان باشید!»چند لحظه بعد مردی پلید در پاسخ وی سنگی به پیشانی حسین پرتاب کرد و در همان حال که حسین مشغول پاک کردن پیشانی خود از خون بود تیری سه پر در سینه‌اش فرو رفت. [صفحه ۹۸] در این هنگام ابن‌سعد فرمان هجوم دسته جمعی داد. باران تیر به سوی پیکر مجروح حسین باریدن گرفت و سرانجام قهرمان قهرمانان و رهبر کبیر آزاد مردان و مظهر شهامت و شرف بر زمین در غلتید. و شمر بیشرمانه به سوی او حرکت نمود....تیرگی هوا هر دم افزون گشتدر آن میان، شعله‌های آتشاز خیمه‌ها لهیب می‌کشید.و فریاد زنان و کودکانشنیده می‌شدوه که چه روز دردناکی بود عاشورا [صفحه ۹۹]

گوشه‌ای از: مواعظ، حکمت‌ها و کلمات قصار حضرت

مردی خانه‌ای ساخته بود که نسبت به خانه‌های مسلمانان بسیار با شکوه بود. وی پس از اتمام [صفحه ۱۰۰] ساختمان خانه به نزد امام حسین (ع) آمد و گفت:- خانه‌ای ساخته‌ام و دوست می‌دارم که در خانه‌ی من فرود آئید.حضرت دعوت او را پذیرفت ولی چون داخل خانه گشت نگاهی به ساختمان آن افکند و بعد با تاثر فرمود:- خانه‌ی خود را که در قیامت است ویران کرده‌ای و خانه‌ای برای دنیای دیگران آباد نموده‌ای، با ساختن این خانه، اهل زمین به تو احترام می‌گذارند و اهل آسمان تو را دشمن می‌دارند.حضرت علی ابن‌ابیطالب (ع) از ابا عبد الله حسین (ع) سئوال کردند و گفتند:- ای پسرم چه چیز آدمی را آقا و بزرگوار می‌کند؟حسین (ع) پاسخ داد: [صفحه ۱۰۱] - نیکی کردن به خانواده و خویشاوندان و تحمل در برابر حوادث.پرسید:- غنا و ثروت چیست؟جواب داد:- کم کردن آرزوهاپرسید:- فقر چیست؟- طمع ورزیدن و ناامیدی از موفقیت پرسید:- پستی چیست؟جواب داد:- پستی انسان در آن است که هر چیز را برای خود بخواهد و خویشتن را تسلیم شادمانیها کند.پرسید:- زشتی چیست؟جواب داد:- در این که فرمانبر با فرماندهش دشمنی ورزد یا با [صفحه ۱۰۲] کسی که بر سود و زیانش حکم می‌کند پنجه درافکند.آنان که از ترس خدا بگریند مردمی رستگارند.آن کس که پروردگار متعال را به شایستگی عبادت کند، کمال آرزوی خویش را در زندگی دریابد و در پناه خدای خویش آسوده ماند.آن کس که یتیمی از ایتام ما را به خویشتن راه دهد و در سایه‌ی پناهش بخشد و از دانش و بینش خود بهره ورش گرداند، پروردگار از نعمت‌های دو جهان بی‌نیازش خواهد فرمود.آن کس که امین است آسوده خاطر است، و آن را که دامن پاک است جرأت و جسارت افزون است. گناهکار وحشت‌زده باشد، و خردمند را چون حادثه‌ای پیش آید به جای جزع بیندیشد و از اندوه و اضطراب بپرهیزد تا فکرش به چاره‌ی کار راه یابد.در راه حقیقت بر تلخی ها صبر کنید و از شیرینی‌ها [صفحه ۱۰۳] روی برگردانید.اگر خدای را برای نعمتهای پیشین سپاس گوئی، نعمت آینده در انتظار تو خواهد بود.علم درخت معرفت را بارور می‌کند.تجربه آموختن موجب زیادتی عقل است.شرف و بزرگواری در پرهیز کاری است.پایان

پاورقی

[۱] سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴.

[۲] سوره‌ی شوری، آیات ۳۹ و ۴۰.

[۳] سوره‌ی حج آیه‌ی ۳۹.

[۴] مناقب خوارزمی، ص ۲۵۶، به نقل ازکتاب بانوی نمونه‌ی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام، ص ۱۰۴.

[۵] شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۱۱۱، به نقل از کتاب ارزیابی انقلاب امام حسین (ع).

[۶] مروج الذهب، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۶.

[۷] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

[۸] از نظر اهمیت این حادثه‌ی بزرگ در تاریخ اسلام و بشریت، بخشی از آن، از کتاب بسیار ارزنده‌ی «حساس‌ترین فراز تاریخ یا داستان غدیر» ترجمه و نگارش جمعی از دبیران نقل شد.

[۹] سوره شوری، آیه ۲۳.

[۱۰] مروج الذهب، صفحه‌ی ۳۰۹، به نقل از کتاب فجایع امویان.

[۱۱] شیعه و عاشورا، محمد جواد مغنیه، صفحه‌ی ۱۸۳.

[۱۲] الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۸۴، به نقل از «سلام بر حسین» با ترجمه‌ی شیوای محمود منشی.

[۱۳] الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، بنقل از «سلام بر حسین»، صفحه‌ی ۳۴.

[۱۴] شیعه و عاشورا، ترجمه‌ی «مجالس الحسینیه» محمد جواد مغنیه، صفحه‌ی ۶۷.

[۱۵] سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

[۱۶] سوره‌ی آل‌عمران، آیات ۱۷۸و ۱۷۹.

[۱۷] کتاب سیری کوتاه در حماسه‌ای بزرگ، نوشته‌ی محمد یوسف صفحه ۱۲۳. ما برای نوشتن وقایع کربلا از این کتاب ارزنده بهره‌ای فراوان بردیم.

[۱۸] اشاره به گفته‌ی مولا که فرمود: «المومن کالجبل الراسخ لا یحرکه العواصف».

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

